بسم ربنا العلی الاعلی

الباب المذکور فی بیان ان العباد لن یصلوا الی شاطئ
بحر العرفان الا بالانقطاع الصرف عن کل من فی السموات
والارض قدسوا انفسکم یا اهل الارض لعل تصلن الی المقام الذی
قدر الله لکم و تدخلن فی سرادق جعله الله فی سماء البیان
مرفوعاً جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین
کأوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه
پاک و مقدس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب

از ظنونات متعلقه بسبحات جلال و روح را از تعلق باسبا

ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلین علی الله و

متوسلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات

شموس علم و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیب

نامتناهی گردند زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و

افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حق

و اولیای او قرار دهد هرگز برضوان معرفت رب العزة

داخل نشود و بعیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد

و هرگز بمنزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق

نگردد ناظر بایام قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی

همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بوده اند

بقسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر و دعاها و تضرعها

مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال موعود

از سرادق غیب بعرصه ظهور قدم گذارد و چون

ابواب عنایت مفتوح میگشت و غمام مکرمت مرتفع

و شمس غیب از افق قدرت ظاهر شد جمیع تکذیب نمودند
و از لقاء او که عین لقاء الله است احتراز جستند چنانچه
تفصیل آن در جمیع کتب سماویه مذکور و مسطور است حال
قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب
و آمال ایشان چه بود و بقسمی هجوم اعتراض مینمودند که زبان
و بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است
و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع احدیه ظاهر نشد مگر آنکه
باعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشت چنانچه
میفرماید یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا
به یستهزءون و در مقام دیگر میفرماید و همّت کل امة برسولهم
لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق و همچنین
کلمات منزله که از غمام قدرت صمدانیه و سماء عزت ربانیه
نازل شده زیاده از حد احصا و احاطهٔ عباد است و اولو
الافئده و صاحبان بصر را سورهٔ هود کفایت میکند قدری
در آن سوره مبارکه تأمل فرمائید و بفطرت اصلیه تدبّر

نمائید تا قدری بر بدایع امور انبیا و رد و تکذیب کلمات ایشان
اطلاع یابید شاید ناس را از موطن غفلت نفسانیه بآشیان
وحدت و معرفت الهیه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزالی
و اثمار شجرهٔ علم ذی الجلال بیاشامید و مرزوق گردید این
است نصیب انفس مجرده از مائدهٔ منزلهٔ قدسیهٔ باقیه اگر
بر ابتلای انبیا و علت و سبب اعتراضات عباد بر
آن شموس هویه آگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع
یابید و دیگر هر چه اعتراضات مردم را بر مشارق شموس
صفات احدیه بیشتر ملاحظه کنید در دین خود و امرالله محکمتر
و راسختر شوید لهذا بعضی از حکایات انبیا مجملاً در این
الواح ذکر میشود تا معلوم و مبرهن آید که در جمیع اعصار
و قرون بر مظاهر قدرت و مطالع عزت وارد میآمد
آنچه را که قلم از ذکرش خجل و منفعلست شاید این اذکار
سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض علما
و جهال عصر مضطرب نشوند بلکه بر ایقان و اطمینان بیفزاید

و از جمله انبیا نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود
و عباد را بوادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را
اجابت ننمود و در هر یوم بقدری ایذا و اذیت بران وجود
مبارک وارد میاوردند که یقین بر هلاکت او مینمودند و چه
مراتب سخریه و استهزا و کنایه که بر انحضرت وارد شد
چنانچه میفرماید و کلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه قال ان تسخروا
منا فانا نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون و بعد از مدتها
چند مرتبه وعده انزال نصر باصحاب خود فرمودند بوعده
معین و در هر مرتبه بدا شد و بعضی از ان اصحاب معدوده
بعلت ظهور بدا اعراض مینمودند چنانچه تفصیل ان در اکثر
کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده باشد
تا انکه باقی نماند از برای انحضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو
نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است تا انکه بالاخره
ندا در رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا از جان
برکشید حال قدری تامل باید که سبب چه بود در نیت

ان عباد باین قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از
قمیص نفی بخلع اثبات مفتخر و فائز نشدند و دیگر چرا در وعدهای
الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین شود بسیار تأمل باید
تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان
حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در بین
عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب
و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و
خار از گل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده الم احسب
الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و بعد
از نوح جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد و قریب بهفتصد
سنه او ازید باختلاف اقوال مردم را برضوان قرب ذی
الجلال دعوت نمود چه مقدار بلایا که مثل غیث هاطل بر آن
حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت اعراض
شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید و لا یزید
الکافرین کفرهم الا خسارا و بعد هیکل صالح از رضوان

غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را بشریعه قرب
باقیه دعوت نمود و صد سنه او از ید امر با و امر الهی و نهی
از مناهی میفرمود ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد و چندی بعد
غیبت اختیار فرمود تا آنکه آن جمال ازلی ناس را بجز
بمدینه احدیه دعوت نمود چنانچه میفرماید و الی ثمود
اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره الی
آخر القول قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا اتنهینا
ان نعبد ما یعبد آباؤنا و اننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب
و هیچ فایده نبخشید تا آنکه بصیحه جمیع نابود راجع شدند و بعد جمال
خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را
بنور تقی دعوت فرمود و هر چه مبالغه در نصیحت فرمود
جز حسد ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید الا الذین هم
انقطعوا بکلهم الی الله و عرجوا بجناحی الایقان الی مقام جعله
الله عن الادراک مرفوعا و تفصیل آنحضرت مشهور است که
چه مقدار اعدا احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروختند

شد و بعد از حکایت نار آن سراج الهی را از بلد اخسران
نمودند چنانچه در همهٔ رسائل و کتب مذکور است و بعد از آن
او منقضی شد تا نوبت بموسی رسید و آنحضرت بعصای امر
و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت
و شوکت صمدانیه از سینای نور بهر جهه ظهور ظاهر شد
و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجرهٔ وفا دعوت
نمود و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراضها که نمودند
و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجرهٔ طیبه
وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملأ او همت گماشتند که آن
نار سدرهٔ ربانیه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود
نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده
نشود و سراج قدرت ربانیه از بادهای مخالف خاموشی
نپذیرد بلکه در این مقام ما را سبب اشتعال شود و با دو علت
حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون
و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت

اورا رب العزه برای حبیب خود میفرماید و قال رجل
مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه أتقتلون رجلاً ان یقول
ربی الله وقد جائکم بالبینات من ربکم وان یک کاذباً
فعلیه کذبه وان یک صادقاً یصبکم بعض الذی یعدکم ان
الله لا یهدی من هو مسرف کذاب و بالاخره امر بجائی کشید
که همین مؤمن را بنهایت عذاب شهید نمودند الا لعنة الله علی
القوم الظالمین حال قدری دراین امورات تأمل فرمائید
که چه سبب اینگونه اختلافات بوده که هر ظهور حقیقی که در امکان
از افق لامکان ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و
انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا میگشت باآنکه جمیع
انبیاء در حین ظهور خود مردم را بشارت میدادند بنبی بعد و
علاماتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب
مسطور است باوجود طلب و انتظار ناس بمظاهر قدسیه و ذکر
علامات در کتب چرا باید اینگونه امور در عالم رود که
جمیع انبیاء و اصفیا را در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جبر و تعد

نمایند چنانچه میفرماید افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم
ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون میفرماید هر زمان و عهد که
آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس
شما تکبر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیا را تکذیب
نمودید و گروهی را کشتید آنحضرت تأمل فرمایند که سبب
افعال چه بود که باین قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک
مینمودند و هرچه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض
آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج
الهیه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد این
کفریست صراح لاجل آنکه این نهایت از فیض فیاض دور است
و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند
برای هدایت خلق خود و باو حجت کافیه وافیه عطا نفرماید و مع ذلک
خلق را از عدم اقبال باو معذب فرماید بلکه لم یزل جود
سلطان وجود بر همهٔ ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه
فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت

از غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست این امورات محدثه
مگر از نفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند
و در صحراهای بعد سیر مینمایند و بظنونات خود و هرچه از علمای
خود شنیده اند همانرا تأسی مینمایند لهذا غیر از اعراض
امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است
نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر
شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده
و ادراک نموده پاک و مقدس نموده البته از جمال الهی
محروم نمیماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیه
ممنوع نمیگشتند و چون در هر زمان حجت را بمعرفت خود
که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول
ضعیفه ایشان موافق نمی آمد لهذا از اینگونه امور غیر مرضیه
از ایشان در عالم ظهور بظهور می آمد و در همه اوقات سبب صد
عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه علمای عصر بوده اند که
زمام امور مردم در کف کفایت ایشان بود و ایشانهم بعضی نظر

بجهت ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع مینمودند
چنانچه همهٔ انبیا باذن و اجازهٔ علمای عصر سلسبیل شهادت را
نوشیدند و با علی افق عزت پرواز نمودند چه ظلمها که از روسای
عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد
و باین ایام محدودهٔ فانیه قانع شدند و از ملک لایفنی باز ماندند
چنانچه چشم را از مشاهدهٔ انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند
و گوش را از بدایع نغمات ورقاء مقصود محروم ساختند
اینست که در جمیع کتب سماویه ذکر احوال علمای هر عصر شده
چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله و انتم
تشهدون و همچنین میفرماید یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق
بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون و در مقام دیگر میفرماید
قل یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله و این معلوم است
که اهل کتاب که صد نموده اند مردم را از صراط مستقیم علمای
آن عهد بوده اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است
و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود لو انتم بطرف الله

منتظرون پس قدری بدیدهٔ بصیرت الهیه در آفاق علم ربانی
و انفس کلمات تامهٔ صمدانیه تعقل فرمایید تا جمیع اسرار حکمت
روحانیه بی سبحات جلال از خلف سرادق فضل و افضال
ظاهر و هویدا شود و کلیه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از
عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثلا بیاناتیکه طلعات
جمال حق در علامات ظهور بعد فرمودند آن بیانات را ادراک
ننمودند و بحقیقت آن واصل نشدند لهذا علم فساد برافراختند
و رایات فتنه برپا نمودند و این معلوم است که تأویل کلمات
حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننمایند و نغمات ورقاء
معنویه را جز سامعهٔ اهل بقا نشنود و هرگز قبطی ظلم از شراب
سبطی عدل نصیب ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی
اطلاع نیابد چنانچه میفرماید و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون
فی العلم مع ذلک تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر
شدند و علم را از منبع او اخذ ننمودند مثلا چون ایام موسی
گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع

یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است
باید مروّج و مکمّل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری
که خود را مسیح الله می‌نامد حکم طلاق و سبت را که از
احکام اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز
ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات
مذکور است چه قدر از مظاهر قدسیهٔ احدیه و مطالع نوریهٔ ازلیه
بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود محتجب بحجبات نفسیهٔ شیطانیه
و ظنونات افکیهٔ نفسانیه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل
مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده‌اند کی ظاهر
خواهد شد کذلک اخذهم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح
الایمان و عذّبهم بنار کانت فی هاویة الجحیم و این نبود مگر از
عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم
ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن پی نبردند و بظاهر هم
چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و
بلقاء الله فائز نگشتند و کانوا من المنتظرین و لم یزل و لایزال

جمیع امم بمثل تجلیات افکار ما لا ایه مسلک حسد وارعونها
لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند و در
کشف این اسرار بعضی از عبارات انبیا ببدایع نغمات حجازی
در الواح مسطوره قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود
مذکور گشت و حال هم بتغنیات خوش عراقی نظر بخواهش
آنجناب در این اوراق مجدد ذکر مینمائیم که شاید تشنگان
صحراهای بعد را ببحر قرب دلالت نماید و گمگشتگان
بیابانهای هجر و فراق را بخیام قرب و وصال رساند تا غمام
ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان
طالع گردد و علی الله التکلان و به استعین لعل یجری من هذا القلم
ما یحیی به افئدة الناس لیقومن الکل عن مراقد غفلتهم و یسمعن
اطوار ورقات الفردوس من شجر کان فی الروضة الاحدیة
من ایدی القدرة باذن الله مغروسا بر اولی العلم معلوم
و واضح بوده که چون نار محبت عیسوی حجبات حدود یهود را
سوخت و حکم آنحضرت فی الجمله جریان یافت بحسب ظاهر

روزی آن جمال عیسوی بعضی اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند
و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد
میآیم و در مقام دیگر فرمودند من میروم و میآید دیگری
تا بگوید آنچه من نگفته‌ام و تمام نماید آنچه را که گفته‌ام و این دو
عبارت فی الحقیقه یکیست لو انتم فی مظاهر التوحید بعین الله
تشهدون و اگر بدیده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه
در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم
که خود حضرت فرمودند منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را
هم تصدیق فرمودند که من عند الله بوده و در این مقام نه
در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا
که هر دو قائم بامر الله بودند و هم ناطق بذکر الله و کتاب
هر دو هم مشعر بر اوامر الله بود از اینجهت است که خود عیسی فرمود
من میروم و مراجعت میکنم مثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید
من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی

که کل شیئ اسم صحیح و صادق است و اگر گفته شود که بحدود اسمی
و رسمی غیر محدود انهم صادق است چنانچه می بینی با اینکه یک شیئ از
با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ میشود که در
غیر آن نمیشود و بهمین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق
و اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات این
بدیع سماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی
و واقف گردی و جواب مسئله خود را در موسوم نمودن آن جمال
ازلی در هر مقام خود را باسمی و رسمی تمام بیابی و بعد اصحاب
و تلامید آنحضرت استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور
چیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد و در چند مقام این
سوال را از آن طلعت بیمثال نمودند و آنحضرت در هر مقام
علامتی ذکر فرمودند چنانچه در اناجیل اربعه مسطور است و این
مظلوم یک فقره از آن ذکر مینمایم و نعمتهای مکنونه مستوره مخزونه را
لوجه الله بر عباد الله مبذول میدارم تا هیاکل فانیه از اثمار

ذی الجلال که در دار السلام بغداد جاری شده فائز شوند ب
انکه اجر و مزدی طلب نمایم انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم
جزاء و لا شکورا و این طعامیست که ارواح و افئده منیره
با و حیات باقیه یابند و این همان مائده ایست که میفرماید ربنا
انزل علینا مائدة من السماء، و این مائده هرگز از اهلش
مقطوع نشود و نفاد نجوید و در کل حین از شجره فضل میسر شود
و از سموات رحمت و عدل نازل شود چنانچه فرموده است
مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی
اکلها کل حین حیف است که انسان از این عطیه لطیفه خود را منع نماید
و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد پس
قدر این مائده معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیعه
آن شمس حقیقی اجساد های مرده حیات تازه یابند و ارواح
پژمرده بروح بی اندازه فائز شوند ای برادر من جهدی
باید تا ایام باقیست از کوب باقی بچشیم چه نسیم جان
از مصر جانان نوزد و چشمه نهرهای تبیان در جبر یا

و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند آید وقتیکه عندلیبان جان
از گلستان قدسی باشیانهای الهی پرواز نمایند دیگر نغمهٔ
بلبل شنوی و نه جمال گل بینی پس تا حمامهٔ ازلی در شور و
تغنّی است و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش
قلب را از سروش او بی بهره مکن اینست نصیحت این
عبد انجناب و احبّای خدا را فمن شاء فلیقبل و من شاء
فلیعرض انّ اللّه کان غنیّا عنه و عمّا یشاهد و یری و اینست
نغمات عیسی بن مریم که در رضوان انجیل با لحان جلیل در علایم
ظهور بعد فرموده در سفر اوّل که منسوب بمتّی است در وقتی
که سؤال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود و للوقت
من بعد ضیق تلک الایّام تظلم الشّمس و القمر لا یعطی ضوئه
و الکواکب تتساقط من السّماء و قوّات الارض ترتجّ حینئذ تظهر
علامات ابن الانسان فی السّماء و ینوح کلّ قبائل الارض و
یرون ابن الانسان آتیا علی سحاب السّماء مع قوّات و مجد کبیر
و یرسل ملائکته مع صوت السّافور العظیم انتهی ترجمهٔ آن بفارسی

اینست که بعد از تنگی و ابتلائی که همهٔ مردم را احاطه مینماید شمس
از افاضه ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و قمر از اعطای نور
باز میماند و ستاره‌های سما بر ارض نازل میشوند و ارکان ارض
متزلزل میشود و در آنوقت ظاهر میگردد نشانهای پسر انسان
در آسمان یعنی جمال موعود و ساذج وجود بعد از ظهور این
علامات از عرصهٔ غیب بعالم شهود میآید و میفرماید در آن حین
جمیع قبیله‌ها که در ارض ساکنند نوحه و ندبه مینمایند و می‌بینند
خلایق آن جمال احدیه را که میآید از آسمان در حالتیکه سوار بر ابر است
باقوت و بزرگی و بخششی بزرگ و میفرستد ملائکه‌های خود را
با صدای ساقور عظیم انتهی و در اسفار ثلاثهٔ دیگر که منسوب بلوقا
و مرقس و یوحناست همین عبارات مذکور است و چون در
الواح عربیه تفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرض ذکر
آنها نشدیم و اکتفا بیکی از آنها نمودیم و علمای انجیل چون عارف
بمعانی این بیانات و مقصود موده در این کلمات نشدند و بظاهر
آن متمسک شدند لهذا از شریعهٔ فیض محمدیه و از سحاب فضل

احمدیه ممنوع گشتند و جهال انطایفه هم بتمسک بعلمای خود
از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در
ظهور شمس احمدیه چنین علامات که مذکور شد ظهور نیافته
است که قرنها گذشت و عهدها بآخر رسید و انجم بروج
بمقر بقای سلطنت خود راجع شد و نفخهٔ دیگر از نفس روحانی
در صور الهی دمیده شد و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت
بارض هدایت و محل عنایت محشور شدند و هنوز آنگروه
در انتظار که کی این علامات ظاهر شود و آن هیکل معهود بوجود آید
تا نصرت نمایند و مالها در راهش انفاق کنند و جانها
در سبیلش نثار چنانچه امم دیگر هم بهمین ظنونات از کوثر معانی
رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده اند و بخیال خود
مشغولند و از این عبارت گذشته بیان دیگر در انجیل است
که میفرماید السماء والارض تزولان ولکن کلامی لایزول
که معنی آن بفارسی اینست که آسمان و زمین ممکن است
که زایل و معدوم شوند اما کلام من هرگز زایل نشود

و همیشه باقی و ثابت میانه ناس خواهد بود و از این رهگذر است که
اهل انجیل میگویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمیشود و هر وقت و زمان
که طلعت موعود با همه علامات ظاهر شود باید شریعت مرتفعه
در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همه عالم دینی باقی نماند مگر
دین او و این فقره از مطالب محققه مسلمه است نزد ایشان و چنان
اعتقاد کرده اند که اگر نفسی بهم مبعوث شود بجمیع علامات موعوده
و برخلاف حکم ظاهر انجیل حکم نماید البته اذعان نکنند و قبول
ننمایند بلکه تکفیر نمایند و استهزاء کنند چنانچه در ظهور شمس محمدی
مشهود شد حال اگر معانی این کلمات منزله در کتب را که جمیع
ناس از عدم بلوغ بآن از غایت قصوی و سدرهٔ منتهی محجوب شده اند
از ظهورات احدیه در هر ظهور بتمام خضوع سؤال مینمودند البته
بانوار شمس هدایت مهتدی میشدند و باسرار علم و حکمت واقف
میگشتند حال این بنده رشحی از معانی این کلمات را ذکر
مینمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن بجمیع تلویحات
کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند

تا از همینه کلمات از بحر اسما و صفات ممنوع نشوند و از
مصباح احدیه که محل تجلی ذاتست محجوب نگردند قوله
من بعد ضیق تلک الایام یعنی وقتیکه ناس در سختی
و تنگی مبتلا شوند و این در وقتیست که آثار شمس حقیقت و
اثمار سدرهٔ علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمام
ناس بدست جهال افتد و ابواب توحید و معرفت که
مقصود اصلی از خلق انسانیت مسدود شود و علم بظن تبدیل
گردد و هدایت بشقاوت راجع شود چنانچه الیوم مشاهده
میشود که زمام هر گروهی بدست جاهلی افتاده و بهر
نحو که اراده کنند حرکت میدهند و در میان ایشان از معبود
جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده و بقسمی بادهای هوی
و نفس غالب شده که سراجهای عقل و فؤاد را در قلوب خاموش
نموده با آنکه ابواب علم الهی بمفاتیح قدرت ربانی مفتوح
گشته و جواهر وجود ممکنات بنور علمی و فیوضات قدسی
منور و مهتدی گشته بقسمی که در هر شیئ بابی از علم بازگشته

و در هر ذره آثاری از شمس شهود شده و با همه این ظهورات
علمی که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته
و امطار رحمت را مقطوع گرفته اند بظن متمسک جسته از عروه
الوثقای محکم علم دور مانده اند و آنچه از ایشان مفهوم میشود گویا
بعلم و باب آن بالفطره رغبتی ندارند و در خیال ظهور آن هم
نیستند زیرا که در ظن و گمان ابوابی برای نان یافته اند و
در ظهور مظهر علم جز انفاق جان چیزی نیافته اند لهذا البته
از این گریزانند و بآن متمسک و با آنکه حکم الهی را یک مبدأ بینند
از هر گوشه حکمی صادر میشود و از هر محلی امری ظاهر و نقش
بر محکم ملاحظه نمیشود زیرا جز هوی الهی نجویند و بغیر از خطا
سبیلی نخواهند ریاست را نهایت وصول مطلوب دانسته
اند و کبر و غرور را غایت بلوغ محبوب شمرده اند تقدیرات
قضائی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانند از تسلیم و رضا گذشته
اند و بتدبیر و ریا اشتغال نموده اند و بتمام قوت و قدرت
حفظ این مراتب را مینمایند که مباد نقصی در شوکت راه یابد و یا

خللی در عزّت بهم رسد و اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن
شود ملاحظه میکند بعضی چندرا که بر مردارهای نفوس عباد
افتاده اند حال کدام ضیق و تنگی است که ازید از مراتب
مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقی و یا معرفتی بخواهد نماید
نمیداند نزد کدام رود و از که جویا شود از غایت اینکه
رأیها مختلف و سبلها متعدد شده و این تنگی و ضیق از شرایط
هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که
صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع میشود اینست که در
روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را
فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید و امثال آنها چنانچه
مذکور شد و این عبد بواسطه شهرت این احادیث و اختصار
دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث نشده ام حال اگر مقصود از
این ضیق را هیچ ادراک نمایند که عالم ضیق بهم رساند و یا امور دیگر
که بخیال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و البته گویند که این
شرط ظهور نیافته چنانچه گفته اند و میگویند باری مقصود

از ضیق ضیق از معارف الهیه و ادراک کلمات ربانیه است
که در ایام غروب شمس و مرایای او عباد در تنگی و تنحی افتند
و ندانستند بچه توجه نمایند چنانچه مذکور شد کذلک نعلمک
من تأویل الاحادیث و نلقی علیک من اسرار الحکمة لتطلع بما
هو المقصود و تکون من الذین هم شربوا من کأس العلم و
العرفان و قوله تظلم الشمس و القمر لا یعطی ضوئه و الکواکب
تساقط من السماء مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیا
مذکور است منحصر باین شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه
میشود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده اند که در
هر مقام بمناسبت آن مقام معنئی اراده میفرمایند مثلا یکمعنی از شمس
شمسهای حقیقت‌اند که از مشرق قدم طالع میشوند و بر جمیع ممکنات
ابلاغ فیض میفرمایند و این شموس حقیقت مظاهر کلیهٔ الهی هستند
در عوالم صفات و اسمای او و همچنانکه شمس ظاهری بتربیت
اشیای ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن
و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است بامر معبود حقیقی

باعانت اوست و همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق
تجرید و گلهای علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از
عنایت و تربیت شمسهای معنوی ظاهر میشود اینست که در حین
اشراق این شموس عالم جدید میشود و انهار حیوان جاری
میگردد و ابحر احسان بموج میآید و سحاب فضل مرتفع میشود
و نسمات جود بر هیاکل موجودات میوزد و از حرارت این
شمسهای الهی و نارهای معنویست که حرارت محبت الهی
در ارکان عالم احداث میشود و از عنایت این ارواح
مجرده است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه
مبذول میگردد و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک آیه از تجلّی
آن شمس معنوی است و آن شمسی است که از برای او مقابلی
و شبهی و مثلی و ندی ملاحظه نمیشود و کل بوجود او قائمند و از فیض
او ظاهر و باو راجع منها ظهرت الاشیاء و الی خزائن
امره رجعت و منها بدئت الممکنات و الی کنائز حکمها عادت
و اینکه در مقام بیان و ذکر تخصیص داده میشوند ببعضی از

اسما و صفات چنانچه شنیده اید و شنوید نیست مگر برای
ادراک عقول ناقصه ضعیفه و الا لم یزل و لایزال مقدس
بوده اند از هر اسمی و منزه خواهند بود از هر وصفی جواهر
اسما را بساحت قدسشان راهی نه و لطایف صفات را
در ملکوت عزشان سبیلی نه فسبحان الله من ان یعرف
بصفاته بغیره او ان یسمی او یوصف او لیائه بغیر انفسهم فتعالی
عما یذکر العباد فی وصفهم و تعالی عما هم یعرفون و اطلاق
شموس بر آن انوار مجرده در کلمات اهل عصمت
بسیار شده از آنجمله در دعای ندبه میفرماید این الشموس
الطالعة این الاقمار المنیرة این الانجم الزاهرة پس
معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیه انبیا
و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم
غیب و شهود روشن و منور است و در مقام دیگر مقصود
از شمس و قمر و نجوم علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد
موجودند و زمام دین مردم در دست ایشان است و اگر

در ظهور شمس اخری بضیای او منور گشتند اند بقبول
و غیر و روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در حق آنها
جاریست اگرچه بظاهر هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب
از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت
و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی است
بر هر نفسی از علما حکم ایمان از مبدء عرفان در یوم تغابن وثبت
و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان درباره او مضا
و الا حکم جهل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد و این بر هر
ذی بصری مشهود است که همچنانکه نور ستاره محو میشود نزد اشراق
شمس ظاهره همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد
طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک میشود
و اطلاق شمس بر این علما بمناسبت علو و شهرت و معروفیت
مثل علمای مسلم عصر که مشهور بلاد و مسلمند بین عباد و اگر حاکی
از شمس الهی باشند از شموس عالیه محسوبند و الا از شموس
سجین چنانچه میفرماید الشمس و القمر بحسبان و معنی شمس و قمر

هم که در آیهٔ مذکوره هست البته شنیده اید احتیاج بذکر
نیست و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در
اقبال بباطل و اعراض از حق البته از حسبان ظاهر و بحسبان
راجع خواهد شد پس ای سائل باید بعروة الوثقی متمسک
شویم که شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع گردیم
و از ظل نفی فرار نموده در ظل اثبات در آئیم و از نار
حسبان آزاد شده بنور جمال حضرت منان منور گردیم والسلام
کذلک نعطیکم من اثمار شجرة العلم لتکونن فی رضوان
حکمة الله لمن المخبرین و در مقامی هم مقصود از اطلاقات
شمس و قمر و نجوم علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است
مثل صلوة و صوم که در شریعت فرقان بعد از اخفای جمال
محمدی از جمیع احکام محکمتر و اعظمتر است چنانچه احادیث
و اخبار مشعر بر آنست و بعلت شهرت احتیاج ذکر نیست بلکه
در هر عصری حکم صلوة محکم و مجری بوده چنانچه از انوار
مشرقه از شمس محمدیه ماثور است که بر جمیع انبیاء در هر

عهدی حکم صلوة نازل شده نهایت اینکه در هر عصر باقتضای
وقت تغییری و آدابی جدید مخصوص گشته و چون در هر ظهور بعد
آداب و عادات و علوم مرتفعه محکمه مشرقه و اصحه ثابته در ظهور
قبل منسوخ میشود لهذا تلویحا باسم شمس و قمر ذکر نموده اند
لیبلوکم ایکم احسن عملا و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بصوم
و صلوة شده چنانچه میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور
ولیکن روزی در محلی نشسته بودم شخصی از علمای معروف
وارد شد و بمناسبتی اینحدیث را ذکر نمود و فرمود چون
صوم حرارت در مزاج احداث مینماید لهذا بضیا که شمس
باشد تعبیر یافته و صلوة لیل چون برودت میطلبد لهذا بنور
که قمر باشد معبر گشته ملاحظه نمودم که آن فقیر بقطره از بحر معانی
موفق نشده و بجذوه از نار سدره حکمت ربانی فائز نگشته
بعد از مدتی در نهایت ادب اظهار داشتم که جناب آنچه
فرمودید در معنی حدیث در السن و افواه ناس مذکور است
ولیکن گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد میشود بیان آن را

طلب نمود ذکر شد که خاتم انبیا و سید اصفیا دین مرتفع

فرقان را بسما تشبیه فرموده اند لعلوّ و رفعت و عظمت

و احاطهٔ آن بر جمیع ادیان و چون در سماء ظاهره دو رکن

اعظم اقوم مقرر شده است که نیّرین باشد شمس و قمر نامیده و همچنین

در سماء دین هم دو نیّر مقدّر گشته که صوم و صلوة باشد الاسلام

سماء و الصوم شمسها و الصلوة قمرها باری اینست مقصود از

تلویحات کلمات مظاهر الهی پس اطلاق شمس و قمر در این مراتب

بر این مقامات مذکوره بآیات نازله و اخبار وارده محقق و ثابت

شد اینست که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم

ضلالت علما و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است که

مظاهر آن ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و جز ابرار را از این

کأس نصیبی نیست و جز اخیار را قسمتی نه ان الابرار یشربون من

کأس کان مزاجها کافورا و این مسلم است که در هر ظهور بعد شمس

علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل

آن عصر در ظلّ آن شمس و قمر معارف و اوامر منوّر و مهتدی میشدند تاریک

میشود یعنی حکمش و اثرش تمام میگردد و حال ملاحظه فرمائید
که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک نمودندی و
از مظهر علم الهی مستفسر میشدند بدون اعتراض و لجاج البته
معانی آن واضح میگشت و اینگونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا
و گرفتار نمی‌شدند بلی چون علم را از مبدء و معدنش اخذ ننمودند
لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت بهلاکت رسیده اند
و هنوز مشعر نشده اند که علامات کل ظاهر شد و شمس موعود
از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و
معارف قبل تاریک شد و غروب نمود حال بچشم علم الیقین
و جناح عین الیقین بصراط حق الیقین قدم گذار قل الله ثم
ذرهم فی خوضهم یلعبون تا از اصحابی محسوب شوی که میفرماید
ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة
تا جمیع این اسرار را ببصر خود مشاهده فرمائی ای
برادر من قدم روح بردار تا بادیه‌های بعیده بعیده
هجر را آنی طی فرمائی و در رضوان قرب و وصل در آئی و

نفسی با نفس الهیه فائز شوی و بقدم جد هرگز این مراحل
طی نشود و مقصود حاصل نیاید و السلام علی من اتبع
الحق بالحق و کان علی صراط الامر فی شاطئ العرفان
باسم الله موقوفا اینست معنی آیه مبارکه که میفرماید فلا اقسم
برب المشارق و المغارب زیراکه از برای هر شمسی از
این شموس مذکوره محل اشراق و غروبیست و چون
علمای تفسیر بر حقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند
لهذا در تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند و بعضی ذکر نمودند
که چون آفتاب در هر روز از نقطه طلوع مینماید غیر از نقطه
یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی دیگر نوشته
اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از
محلی طالع میشود و محلی غروب مینماید لهذا مشارق و مغارب
ذکر شده اینست مراتب علم عباد و با وجود این بحور علم
و لطایف حکمت چه جهلها و عیبها که نسبت میدهند و
همچنین از این بیانات واضحه محکمه متقنه غیر متشابهه تفطر سما

که از علائم ساعت و قیامت است ادراک نمائیست که منفطر
اذا السماء انفطرت مقصود سماء ادیانست که در هر ظهور مرتفع
میشود و بظهور بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود قسم
بخدا اگر درست ملاحظه شود تفطر این سماء اعظم است از
تفطر سماء ظاهری قدری تأمل فرمائید دینی که سالها
مرتفع شده باشد و جمیع در ظل آن نشو و نما نموده باشند
و باحکام مشرقه آن مدتها تربیت یافته و از آباء و اجداد
جز ذکر آنرا نشنیده بقسمی که چشمها جز نفوذ امرش را
ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را استماع ننموده
بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی
تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید حال فکر نما
که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان نموده اند از
تفطر سماء و دیگر زحمت و مرارت آن طلعات را ملاحظه
نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض قیام
حدود الله میفرمایند با این همه ایذا که بر آن وجودهای مبارکه

لطیفهٔ رقیقه وارد میشود و با کمال قدرت جسم مسخر مینماید و تا زمانی
غلبه تجلی مینماید و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام
رحمت آن سما بر قلوب بکیفیات مکرمت مبذول داشت تبدیل
شد اراضی آن قلوب بارض معرفت و حکمت و چه ریاحین
توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایقهای حقایق
علم و حکمت که از صدور منیرشان روئیده و اگر ارض قلوبشان
تبدیل نشد چگونه رجالیکه حرفی تعلیم نگرفته اند و معلم ندیده اند
و بهیچ دبستانی قدم نگذاشته اند تکلمات و معارفی تکلم
مینمایند که احدی ادراک نتواند نمود گویا از تراب علم
سرمدی سرشته شده اند و از آب حکمت لدنی عجین گشته اند
اینست که میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و این
نحو از علم است که ممدوح بوده و هست نه علوم محدوده که از
افکار محجوبه کدره احداث شده و انرا گاهی از هم سرقت
مینمایند و بر دیگران افتخار میکنند ایکاش صدرهای عباد
از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلمه پاک و مقدس

میشد که لعل تجلی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار
حکمت لدنی فائز بگشت حال ملاحظه نما اگر این اراضی جرزه
وجود تبدیل نمیشد چگونه محل ظهور اسرار احدیه و بروز
جواهر هویه میشد اینست که میفرماید یوم تبدل الارض
غیر الارض و از نسمات جود ان سلطان وجود ارض طاهره
هم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور تتفکرون و دیگر
معنی این آیه را ادراک نما که میفرماید و الارض جمیعا قبضته
یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما
یشرکون مضمون آن اینست که همه زمین اخذ شده در دست
اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده در دست راست
اوست حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود اینست
که مردم ادراک نموده اند چه حسن بران مترتب میشود و ا[ینکه]
این مسلمست که حق تعالی دستی که مرئی شود بیصر ظاهره و تکلیف
این امورات شود منسوب بذات نیست بلکه کفر است
محض و انیست صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگوئی منظ[ور]

امر او هستند که در قیامت باین امر مأمور میشوند اینهم لغایت
بعید است و بی فایده بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم است
و از سموات سموات ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه
ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط شده بود بقبضهٔ قدرت
و اقتدار قبض نمود و ارض منیعهٔ تازه در قلوب عباد مبسوط
فرمود و ریاحین جدیده و گلهای بدیعه و اشجار منیعه از صدر
منیره انبات نمود و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه
در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان بامر
الله مرتفع گشت و بشمس و قمر و نجوم اوامر بدیعه جدیده تزیین
یافت این است اسرار کلمات که بی‌حجاب کشف و ظاهر گشته
تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراجهای ظنون و وهم
و شک و ریب را بقوت توکل و انقطاع خاموش نمائی
و مصباح جدید علم و یقین در مشکوة قلب و دل برافروزی
و از جمیع این کلمات مرموزه و اشارات ملغزه که از مصادر
امریه ظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه ذکر شد

شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده ذخیره از اراضی جرزهٔ
فانیه و همیشه این از سنّت الهی در میان عباد بوده چنانچه در
کتب مسطور است و همچنین آیهٔ قبله را ملاحظه فرمائید که
بعد از هجرت شمس نبوّت محمّدی از مشرق بطحا بیثرب رو به
بیت المقدس توجّه میفرمودند در وقت صلوة تا آنکه یهود
بعضی سخنهای ناشایسته بزبان راندند که ذکرش شایستهٔ
این مقام نیست و سبب تطویل کلام میشود باری آنحضرت
بسیار مکدّر شدند و بلحاظ تفکّر و تحیّر در سما نظر میفرمودند بعد
جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نری تقلّب
وجهک فی السّمآء فلنولّینّک قبلة ترضیها تا آنکه در یومی آنحضرت
با جمعی اصحاب بفریضهٔ ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز
بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد فولّ وجهک
شطر المسجد الحرام و در اثنای نماز حضرت از بیت المقدس
انحراف جسته بکعبه مقابل شدند فی الحین تزلزل و اضطراب
در میان اصحاب افتاد بقسمی که جمعی نماز را بر هم زده

اعراض نمودند این فقره نبود مگر برای امتحان عباد والّا آن
سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر
هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی
سلب ننماید چنانچه در عهد اکثری انبیا که بعد از موسی مبعوث
برسالت شدند مثل داود و عیسی و دون انها از انبیای
اعظم که ما بین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد
و همهٔ این مرسلین از جانب رب العالمین مردم را بتوجه
بآن جهت امر میفرمودند و نسبت بهمهٔ اراضی هم بآن سلطان
حقیقی یکیست مگر هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص
بامری دهد چنانچه میفرماید و لله المشرق و المغرب فاینما تولّوا
فثمّ وجه الله باوجود تحقّق این امور چه را تبدیل شد که سبب
جزع و فزع عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب
گردد بلی اینگونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است
واقع نمیشود مگر برای آنکه کل بمحک امتحان الله درآیند تا صادق
و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابند اینست که بعد از اختلاف

پس میفرماید و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من
یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه که مضمون آن اینست ما
نگردانیدیم و برهم نزدیم قبله را که آن بیت المقدس
باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو مینماید و که راجع بر عقبیه
میشود یعنی اعراض مینماید و اطاعت نمی کند و صلوة را
باطل نموده فرار مینماید حمر مستنفرة فرت من قسورة
اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان ابواب های معانی
و تبیان مفتوح بینند و جمیع علم و اسرار از حجاب مشاهده
فرمایند و غیبت این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس
از قفس نفس و هوی والا آن سلطان حقیقی لم یزل بذات
خود غنی بوده از معرفت موجودات و لایزال بکینونت خود
مستغنی خواهد بود از عبادت ممکنات یک نسیم از غنای او
جمیع عالم را بخلع غنا مفتخر نماید و یک قطره از بحر جود او همه
هستی را بحیات باقیه مشرف فرماید ولیکن چون مقصود
امتیاز حق از باطل و شمس از ظل است این است که در کل

حین امتحانهای منزله از جانب رب العزه چون غیث
باطل جاریست اگر قدری در انبیای قبل ظهور ایشان
تعقل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود بقسمی که از افعال
و اقوالیکه مخالف نفس و هوی است متعجب نمی مانند و همه
حجبات را بنار سدره عرفان محترق نمایند و بر عرش
سکون و اطمینان مستریح شوند مثلا موسی بن عمران که یکی
انبیای معظم و صاحب کتاب بود در اول امر قبل از بعثت
روزی در سوق میگذشت دو نفر با یکدیگر معارضه مینمودند
یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست آنحضرت او را
اعانت نموده مدعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب مسطور
و ذکر تفصیل مایه تعویق و تعطیل مقصود میشود و اینخبر در مدینه
اشتهار یافت و آنحضرت را خوف غالب شد چنانچه نص
کتابست تا آنکه بخبر ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک متحیر شد
و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت شعیب
اقامه فرمودند و در مراجعت در وادی مبارکه که در بریه سینا

باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیه را از شجرهٔ لا شرقیه
و لا غربیه مشاهده نمود و ندای جانفزای روحانی را از نار
موقدهٔ ربانی استماع فرمود و مأمور بهدایت انفس
فرعونی گشت تا مردم را از وادی نفس و هوی نجات داده
بصحراهای دلفزای روح و هدی وارد نماید و از سلسبیل
انقطاع جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد بدار السلام
قرب رساند و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود
بآنچه مأمور بود فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت
آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل
اینکه رب العظمه خبر داد از لسان فرعون که بموسی عرض
نمود و فعلت فعلتک التی فعلت و انت من الکافرین
قال فعلتها اذاً و انا من الضالین ففررت منکم لما خفتکم فوهب
لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین حال تفکر در فتنهای الهی
و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروف است بقتل نفس
و خود هم اقرار بر ظلم مینماید چنانچه در آیه مذکور است

و سی سنه او را قبل هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت
یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده یکمرتبه او را از میان
عباد برگزیده و بامر هدایت کبری مأمور فرمود و حال
آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل
ممنوع فرماید تا باین اسم در بین عباد معروف نباشد که
سبب وحشت قلوب شود و علت احتراز نفوس گردد
و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری از
عظمت امر و تحیّر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از
آیه مبارکه میشود که بعد از تولد عیسی مریم ناله نمود و باین
کلمه زبان گشود یا لیتنی متّ قبل هذا و کنت نسیاً منسیاً که
ترجمه آن اینست ایکاش مرده بودم قبل از ظهور این امر و بودم
از فراموش شدگان قسم بخدا که کبدها از استماع این سخن
میگدازد و ارکان میلرزد و این اضطراب و حزن نبوده
مگر از شماتت اعداء و اعتراض اهل کفر و شقاق آخر تفکر نمائید
که مریم چه جواب با مردم میگفت طفلی که پدر او معین نباشد

چگونه میتوان بردم معین نمود که این از روح القدس است
این بود که آنحضرت آن طفل را برداشته بمنزل مراجعت
فرمود تا چشم قوم بر او افتاد گفتند یا اخت هارون ما کان
ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا مضمون آن اینست
که ای خواهر هارون نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار
حال ناظر باین فتنه کبری و امتحان اعظم شوید و از همه
گذشته همان حج هر روح که در میان قوم بنسبت بی پدری
معروف بوده او را پیغمبری بخشید و حجت خود نمود بر
کل اهل سموات و ارض حال مشاهده فرمائید که چه قدر
امور مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان
ایجاد ظاهر میشود و چون براین جواهر اسرار مطلع شوی
مقصود آن نگار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملیک با
اقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی بقسمی که آنچه در افعال او
مشاهده شود در کلمات او هم ملاحظه گردد و هرچه در کلمات او
ملاحظه گردد در افعال او بنظر آید اینست که این افعال و اقوال

در ظاهر نقمتند برای فجّار و در باطن رحمتند برای ابرار اگر بدیدهٔ
قلب ملاحظه رود کلمات منزله از سماء مشیّت با امور ظاهره
از ملکوت قدرت یکشی مشاهده شود و بر یک قسم ادراک گردد
چنانچه مذکور شد حال ای برادر ملاحظه نما اگر در این عهد
چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت بروز نماید چه خواهند
نمود قسم بربّی موجد و منزل کلمات که در حین بی تأمّل حکم بر کفر و
امر بر قتل نمایند کجا گوش میدهند که گفته شود که عیسی از نفخهٔ روح
القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته اگر صد
هزار خروش برآری بگوشش احدی نرود که بی پدری مبعوث
برسالت گشته و یا قاتلی از شجرهٔ نار انّی انا الله آورده چشم
انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود میگردد که
مظهر جمیع این امور و نتیجه همه الیوم ظاهر است با اینکه امثال این
امور در این ظهور واقع نشده با وجود این متمسّکند بظنونات انفس
مردوده شده چه نسبتها که داده اند و چه بلاها که وارد آورده
اند که در ابداع شبه آن ظهور ننموده الله اکبر بیان که [illegible]

مقام رسید الحمد روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای
صبحگاهی از مدینهٔ سبای لایزالی وزید و اشارتش
جان را بشارت تازه بخشید و روح را فتوحی بی‌اندازه
بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بیشمار بیکران از آن
یار بی‌نشان آورد که خلعت ذکر از قد لطیفش بسی قاصر است
و ردا ز بیان از قامت منیرش بس کوتاه بی‌لفظ رمز معانی کشف
مینماید و بی‌لسان اسرار تبیان میگوید و بلبلهای
شاخسار هجر و فراق را ناله و افغان می‌آموزد و قاعده و
رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی تعلیم مینماید و گلهای باغ
رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه‌گری
تلقین مینماید و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق میبخشد
و دقایق رموز و رقایق انوار در صدر عشاق ودیعه میگذارد
بقسمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس غبطه
حسرت میبرد قطره را امواج بحری داده و ذره را طراز خورشیدی
عنایت نموده الطاف بمقامی رسیده که جعل قصد نافهٔ

مسک نموده و خفاشش در مقابل آفتاب مقر گزیده مردگان را
بنفخه حیات از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلان را بر مسند
علم منزل داده و ظالمان را بر فراز عدل محل معین نموده
و عالم هستی مجمع این غایات حالت گشته تا کی اثر این
عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان
از پا افتاده را بکوثر زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای
بعد و نیستی را بسرادق قرب و هستی معشوق فائز گرداند
و در ارض قلوب که این جنتهای قدس انبات نماید و از
ریاض نفوس که شقایقهای حقایق غیبی بشکفد باری
[illegible] سدره عشق در سینای حب مشتعل شده که با نهایا
بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد و عطش این حوت را بحر
نشاند و این سمندر ناری جز در نار روحی یار قرار گزیند
پس ای برادر سراج روح را در مشکاة قلب بدهن حکمت
برافروز و بزجاج عقل حفظش نما تا نفسهای انفس مشرکه او را
خاموش نکند و از نور باز ندارد و کذلک نورنا افق

سما البیان من انوار شموس الحکمة و العرفان لیطمئن بها
قلبک و تکون من الذین طاروا باجنحة الایقان فی
هوآء محبة ربهم الرحمن و قوله حینئذ یظهر علامة ابن الانسان
فی السمآء میفرماید بعد از کسوف شمس معارف الهیه و سقوط
نجوم احکام مثبته و خسوف قمر علم که مربی عباد است و
انعدام اعلام هدایت و فلاح و ظلمت صبح صدق و صلاح
ظاهر میشود علامت ابن الانسان در آسمان و مقصود از
سما سما ظاهر است که قرب ظهور آن فلک سموات
معدلت و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت در آسمان
نجمی بر حسب ظاهر پیدا میشود که بشارت است خلق سموات را
بظهور آن نیر اعظم و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر
میشود که بشارت است اهل ارض را بآن فجر اقوم اکرم و این دو
علامت در سما ظاهره و سما باطنه قبل از ظهور هر نبی
ظاهر گشته چنانچه شنیده اند از جمله خلیل الرحمن که قبل از
ظهور آنحضرت نمرود خوابی دید و کهنه را خواست اخبار

دادند بر طلوع نجمی در سما و همچنین نجمی در ارض ظاهر شد
مردم را بشارت میداد بظهور آنحضرت و بعد از او حکایت
کلیم الله بود که کهنهٔ آن زمان فرعون را خبر دادند که کوکبی
در سما طالع شده که دال است بر انعقاد نطفه که هلاک تو و قوم
تو بر دست اوست و همچنین عالمی پیدا شد که شبها بنی
اسرائیل را بشارت و تسلّی میفرمود و اطمینان میداد چنانچه
در کتب مسطور است و اگر تفصیل این امور ذکر شود این رساله
کتابی میشود و دیگر آنکه دوست ندارم حکایات واقعهٔ قبل را
ذکر نمایم و خدا شاهد حال است که این بیان هم که میشود نیست
مگر از کمال حب باین اصحاب که شاید معدودی فقرای ارض بر
شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد
گردند و یا تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل آیند
والا این عبد اشتغال باین مقالات را ذنبی عظیم میدانم
و عصیانی کبیر میشمرم و همچنین نزدیک بظهور عیسی شد چند نفر
از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی در سما باثر

ان نجم آمدند تا داخل شدند شهری که مقر سلطنت هیرودس
بود و در آن ایام سلطنت آن ممالک در قبضه تصرف او بود
دکانوا قائلین این هو المولود ملک الیهود لانا قد رأینا نجمه
فی المشرق و وافینا لنسجد له و بعد از تفحص معلوم نمودند که
در بیت اللحم یهودا آن طفل متولد شد این علامت در سماء
ظاهره و علامت در سماء باطنه که سماء علم و معانی باشد
ظهور یحیی بن زکریا بود که مردم را بشارت میداد بظهور آن
حضرت چنانچه میفرماید ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من
الله و سیدا و حصورا مقصود از کلمه حضرت عیسی است که
یحیی مبشر ظهور او بوده و در الواح سماوی هم مسطور است
کان یوحنا یکرز فی بریة یهودا قائلا توبوا فقد اقترب ملکوت
السموات و مقصود از یوحنا یحیی است و همچنین قبل از ظهور
جمال محمدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد و آثار باطنه که
مردم را در ارض بشارت میدادند بظهور آن شمس هویه
چهار نفر بودند واحدا بعد واحد چنانچه روزبه که موسوم

سلمان شد بشرف خدمتشان مشرف بود و زمان وفات
هر یک میرسید روزبه را نزد دیگری میفرستاد تا نوبت
بچهارم رسید و او در حین موت فرمود ای روزبه بعد از
تکفین و تدفین من برو بحجاز که شمس محمدی اشراق مینماید
و بشارت باد ترا بلقای آنحضرت تا رسید باین امر بدیع
منیع و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده‌اند
و همچنین در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله
تربتهما پس از این معانی مبرهن شد که قبل از ظهور هر یک
از مرایای احدیه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و سماء
باطن که محل شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیان است
ظاهر میشود و آن ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهوری برای
تربیت و استعداد عباد از برای لقای آن شمس هویه و قمر
احدیه و قوله یوح کل قبائل الارض و یرون ابن الانسان
آتیاً علی سحاب السماء مع قوات و مجد کبیر تلویح این بیان
این است یعنی در آنوقت نوحه میکنند عباد از جهت فقدان

شمس جمال الهی و قمر علم و انجم حکمت لدنّی و در آن اثنا
مشاهده میشود که طلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل
میشود در حالتیکه بر ابر سوار است یعنی آن جمال الهی از سموات
مشیّت ربّانی در هیکل بشری ظهور میفرماید و مقصود از سما
نیست مگر جهت علوّ و سموّ که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه و
مطالع قدمیّه است و این کینونات قدیمه اگرچه بحسب ظاهر
از بطن امّهات ظاهر میشوند ولکن فی الحقیقه از سموات امر
نازل‌اند و اگرچه بر ارض ساکن‌اند ولیکن بر رفرف معانی
متّکاند و در حینی که در میان عباد مشی مینمایند در هواهای
قرب طائرند بی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند
و بی پر بمعارج احدیّه پرواز فرمایند در هر نفسی مشرق و
مغرب ابداع را طیّ فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب
و شهاده را سیر نمایند بر عرش لایشغله شأن عن شأن
واقفند و بر کرسی کلّ یوم هو فی شأن ساکن از علوّ قدرت
سلطان قدم و سموّ مشیّت ملیک اعظم مبعوث میشوند اینست

که

که میفرماید از آسمان نازل میشود و لفظ سما در بیانات شموس
معانی بر مراتب کثیره اطلاق میشود مثلاً سمآء امر و سمآء مشیت و
سمآء اراده و سمآء عرفان و سمآء ایقان و سمآء تبیان و
سمآء ظهور و سمآء بطون و امثال آن و در هر مقام از لفظ سمآء
معنی اراده میفرماید که غیر از واقفین اسرار احدیه شاربین
کاوس ازلیه احدی ادراک ننماید مثلاً میفرماید و فی السمآء رزقکم
و ما توعدون و حال آنکه رزق از ارض انبات مینماید و همچنین
الاسمآء تنزل من السمآء با اینکه از لسان عباد و اسماء ظاهر
میشود اگر قدری مرآت قلب را از غبار غرض پاک و لطیف
فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمه جامعه ربوبیه را در هر ظهوری
ادراک مینمائی و بر اسرار علم واقف میشوی ولیکن تا حجبات
علمیه را که مصطلح بین عباد است بنار انقطاع نسوزانی بصبح
نورانی علم حقیقی فائز نگردی و علم بر دو قسم منقسم است علم الهی
و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از
تخیلات انفس ظلمانی باهر معلم آن حضرت باری و معلم

این وساوس نفسانی بیان آن لقوله ... العلم التوحید

بیان این العلم حجاب الاکبر اثمار آن شجر صبر و شوق و عرفان

و محبت و اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت و از نباتات

صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ را نجد این

علوم ظلمانی که ظلمات آن همه بلاد را فراگرفته استشمام نشنوید

این شجر جز بغی و فحشا ثمری نیاورد و جز غل و بغضا حاصلی

نبخشد ثمرش سم قاتل است و ظلش نار مهلک فنعم ما قال

تمسک باذیال الهوی واخلع الحیا وخل سبیل الناسکین وان جلّوا

پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را

از همه تعلقات مقدس فرموده تا محل ادراک الهامات

غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربانی گردد و این است که میفرماید

السالک فی النهج البیضاء والرکن الحمراء لن یصل الی مقام

وطنه الا بالکف الصفر عما فی ایدی الناس این است

شرط سالک درست تفکر و تعقل فرموده تا بجای سر مقصود

کتاب واقف شوی باری از مطلب دور ماندیم اگرچه

همه و کر مطلب است و لیکن قسم بجد آنچه میخواهم بسم اختصار نمایم
و باقل کفایت کنم می بینم زمام قلم از دست رفته و با وجود
این چه قدر از لئالی شاهوار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه
مقدار حوریات معانی که در غرفهای حکمت مستور گشته که
احدی مس آنها ننموده لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان و با
همه این بیانات گویا حرفی از مقصود ذکر نشده و رمزی از مطلوب
مذکور نه تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست
بندد و بکعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار
بیان بشنود و بیاید پس از این بیانات محکمه واضحه لائحه مقصود
از سماء در آیه منزله معلوم شد و مفهوم گشت و آنکه میفرمود
با ابر و غمام نازل میشود مقصود از آن امورات است که مخالف
نفس و هوای ناس است چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره افکلما
جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا
تقتلون مثلا از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرایع و ارتفاع
قواعد و رسوم عادیه و تقدم مؤمنین از عوام بر معرضین از

علاوه همچنین ظهور انجمال ازلی بر حدود ذات بشریه از اکل
وشرب وفقر وغنا وعزت وذلت ونوم ویقظه وامثال
آن از آن چیزهائیکه مردم را بشبهه میاندازد ومنع مینماید
همه این حجبات بغمام تعبیر شده واینست آن غمامیکه سموات
علم وعرفان کل من فی الارض بآن منشق شده وشق میگردد
چنانچه میفرماید یوم تشقق السماء بالغمام وهمچنانکه غمام ابصار
ناس را منع مینماید از مشاهده شمس ظاهری همین قسم هم این
شئونات مذکوره مردم را منع مینماید از ادراک آن شمس
حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفار وقالوا
ما لهذا الرسول یأکل الطعام ویمشی فی الاسواق لولا انزل
الیه ملک فیکون معه نذیرا مثل اینکه ملاحظه میشد از انبیا
فقر ظاهری وابتلای ظاهری وهمچنین ملزومات عنصری
جسدی از قبیل جوع وامراض وحوادث امکانیه چون
این مراتب از آن هیاکل قدسیه ظاهر میشد مردم در صحرای
شک وریب وبیابانهای وهم وتحیر متحیر میماندند

که چگونه میشود نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار علیه نماید
بر کل من علی الارض و علت خلق موجودات او شود
چنانکه فرموده لولاک لما خلقت الافلاک و مع ذلک
باین قسمها مبتلا بامور جسدیه شود چنانچه شنیده اید از
ابتلای حضرت نبی و اصحاب او از فقر و امراض و ذلت چنانچه
سرهای اصحاب ایشان را در شهرها هدیه میفرستادند و
ایشان را منع مینمودند از آنچه بآن مأمور بودند و هر کدام
در دست اعدای دین مبتلا بودند بقسمی که بر ایشان
وارد می آوردند آنچه اراده مینمودند و این معلوم است
که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان
غمامیست تیره که حائل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت
آن شمس الهی که از مشرق هویه اشراق فرموده زیرا که سالها
عباد بر تقلید آبا و اجداد باقی هستند و بآداب و طریقه
که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته اند یکمرتبه بشنوند و
یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده در جمیع

حدودات بشریه با ایشان یکسان است و مع ذلک جمیع آن
حدودات شرعیه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته‌اند
و مخالف و منکر آنرا کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را
از میان بردارد البته این امور حجاب و غمام است از برای
آنهائیکه قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت
ننوشیده و بمجرد استماع این امور چنان متحیر از دو
انفس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش میکنند
و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده اند و شنیده اند از
قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جهدی نمود
تا باعانت غیبی از این حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربانی
از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم
و اگر هم حجت بخواهیم بیک حجت و برهان اکتفا نمائیم تا
بمنبع فیض نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم هم
صرفست فائز گردیم نه آنکه هر روز بخیالی اعتراض نمائیم
و بهوائی تمسک جوئیم سبحان الله با وجود آنکه از قبل

امورات را بتلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده‌اند

تا جمیع ناس اطلاع یابند و در آنروز خود را از بحر الجود فیوضات

محروم ننمایند مع ذلک امر چنین واقع میشود که مشهود است و این

مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه میفرماید هل

ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام و علمای ظاهر

بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده‌اند

گرفته‌اند و مضمون آن اینست آیا انتظار میکشند مگر اینکه بیاید

ایشان را خدا در سایه از ابر و حال آنکه این مضمون در اکثر

کتب سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور

بعد ذکر فرموده‌اند چنانچه از قبل ذکر شد و همچنین میفرماید

یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم که

مضمون آن اینست روزی که میاید آسمان بدودی آشکار

و فرو میگیرد مردم را و اینست عذاب الیم و همین امورات را

که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت

الفره محک و میزان قرار داده و بانها امتحان میفرماید عباد

خود یا و تمیز میدهند سعید را از شقی و معرض را از مقبل چنانچه
مذکور شد و اختلافات و نسخ و هدم رسومات عادیه و انعدام
اعلام محدوده را بدخان در آیهٔ مذکوره تعبیر فرموده و
کدام دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همهٔ ناس را
و عذابیست برای آنها که هر چه میخواهند رفع آن نمایند
قادر نیستند و بنار نفس در هر حین بعذابی جدید معذبند
زیرا که هر چه می شنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی
در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علو است نار
جدید در قلوبشان مشتعل میشود و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت
و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز بعنایت الهی محکمتر
و راسختر میشوند اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر میگردد
و در این ایام که بحمد الله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که
جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حق را که صد هزار
جان بدل و جان رایگان در ره دوست نثار مینماید ملاقات
نمایند از خوف اظهار ایمان میکنند و چون خلوت میکنند

بت ولکن مشغول میشوند چنانچه میفرماید اذا لقوکم قالوا
آمنّا و اذا خلوا عضّوا علیکم الانامل من الغیظ قل موتوا
بغیظکم انّ الله علیم بذات الصّدور و عنقریب است که
اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه
سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی باری
اگر علما چون این آیات را ادراک نموده اند و از مقصود
قیامت واقف نشده اند لهذا جمیع را القیامت موعود
من حیث لا یشعر تفسیر مینمایند خدای واحد شاهد است
که اگر قدری بصیرت باشد از تلویح همین دو آیه جمیع مطالب
که مقصود است ادراک میشود و بصبح منیر ایقان بعنایت
رحمن واصل میگردند کذلک نغنّ علیک حمامة البقاء
علی افنان سدرة البهاء لعلّ تکوننّ فی مناهج العلم و الحکمة
باذن الله سالکا و قوله ینزّل الملائکة الی آخر القول مقصود
از این ملائکه آن نفوسی هستند که بقوّت روحانیّه صفات
بشریّه را بنار محبّت الهی سوختند و بصفات عالین و کروبیّین

متصف گشتند چنانچه حضرت صادق در وصف کروبین
میفرماید قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش و از ذکر
خلف العرش اگرچه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب
ظاهر و هم بر حسب باطن ولیکن در این مقام دلالت بر عدم
وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر میفرماید مؤمن مثل کبریت
احمر است و بعد مستمع میفرماید آیا کبریت احمر دیده ملتفت
شوید باین تلویح که ابلغ از تصریح است و دلالت میکند بر عدم
وجود مؤمن این قول آنحضرت و حال مشاهده کن چه قدر از
این خلق بی انصاف که را بحذا ایمان نشنیده اند مع ذلک
کسانیرا که بقول ایشان ایمان محقق میشود نسبت بکفر میدهند
باری چون این وجودات قدسیه از عوارض بشریه پاک
و مقدس گشتند و متخلق باخلاق روحانیین و متصف بصفات
مقدسین شدند لهذا اسم ملائکه بر آن نفوس مقدسه اطلاق
گشته باری اینست معنی این کلمات که هر فقره آن بایات
واضحه و دلیلهای متقنه و براهین لائحه اظهار شده و چون

امم عیسی بآن معانی نرسیدند و انقلابات بر حسب ظاهر
چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده اند ظاهر نشد لهذا
بمظاهر قدسیه از آن یوم تا حال اقبال ننمودند و از جمیع
فیوضات قدسیه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیه
محجوب گشتند اینست شأن این عباد در یوم معاد و ابداً
ادراک ننمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه
در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود دیگر که را یارای
انکار و اعراض میماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم
و متقی تفصیل میشود مثلا انصاف دهید اگر این عبارات
که در انجیل مسطور است بر حسب ظاهر ظاهر شود و ملائکه با
عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابری نازل شوند دیگر
که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار
باشد بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب بقسمی اخذ
مینماید که قادر بر حرف و تکلم نیستند تا چه رسد برد و قبول
و نظر بعدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای نصاری

باحضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا
با تو نیستند آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با
جمال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و
منذر باشند برای عباد چنانچه رب العزة از لسان
ایشان خبر داده لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا
که مضمون آن اینست چرا فرستاده نشد با محمد ملکی
پس باشد با او بیم دهنده و ترساننده مردمان را حتی
که در همه اعصار و اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات
در میان مردم بوده و همیشه ایام مشغول بزخارف قول
میشدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیامد
و این ضعفها عارض نمیشد مگر آنکه تمسک بعلمای عصر میجستند در
تصدیق و تکذیب این جواهر مجرده و هیاکل الهیه و ایشانهم
نظر باستغراق در شئونات نفسیه و اشتغال بامور دنیه
و فانیه این شموس باقیه را مخالف علم و ادراک و
معارض جهد و اجتهاد خود میدیدند و معانی کلمات الهیه
و احادیث و اخبار حروفات احدیه را هم بر سبیل ظاهر

بادراک خود معنی و بیان نمودند لهذا احدی و جمیع
ناس از فیضان فضل و رحمت یزدی مأیوس و محجوب
نمودند با اینکه خود مذعن و مقرّند بحدیث مشهور که میفرماید
حدیثنا صعب مستصعب و در جای دیگر میفرماید انّ امرنا
صعب مستصعب لا یحتمله الّا ملک مقرّب او نبیّ مرسل
او عبد امتحن الله قلبه للایمان و مسلّم است نزد خود اینها
که هیچیک از این ثلاثه در حقّ ایشان صادق نیست دو قسم
اوّل که واضح است و امّا ثالث هرگز از امتحانات الهیّه سالم
نماندند و در ظهور محکّ الهی جز غشّ چیزی از ایشان بظهور
نرسید سبحان الله با وجود اقرار باین حدیث علمائیکه
در مسائل شرعیّه بشبهه و ظنّ متمسّکند چگونه در غوامض
مسائل اصول الهیّه و جواهر اسرار کلمات قدسیّه اظهار
علم مینمایند و میگویند فلان حدیث که از علائم ظهور
قائم است هنوز ظاهر نشده با اینکه رائحهٔ معانی احادیث
ابداً ادراک ننموده اند و غافل از اینکه جمیع علامات ظاهر

شد و صراط امر کشیده گشت والمؤمنون کالبرق علیه یمرّون
وهم لظهور العلامة ینتظرون قل یا ملأ الجهال فانتظروا
کما کان الّذین من قبلکم لمن المنتظرین و اگر از ایشان سؤال
شود از شرایط ظهور انبیای بعد که در کتب قبل است
از جمله آنها علامات ظهور و اشراق شمس محمّدی است
چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر هیچیک ظاهر نشد مع ذلک
بچه دلیل و برهان نصاری و امثال آنها را ردّ مینمائید
و حکم بر کفر آنها نموده اید چون عاجز از جواب میشوند
تمسّک باین نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله
نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت میدهد
بر اینکه من عند الله است و مضمون همین آیه در قرآن هم
موجود است لو انتم تعرفون براستی میگویم مقصود از تحریف را
در این مدّت ادراک ننموده اند بلی در آیات منزله و کلمات
مرایای احدیّه ذکر تحریف عالین و تبدیل مستکبرین هست
ولیکن در مواضع مخصوصه ذکر شده و از آنجمله حکایت ابن

صوریاست در وقتیکه اهل خیبر در حکم قصاص زنای محصن و
محصنه از نقطهٔ فرقان سؤال نمودند آنحضرت فرمود حکم
خدا رجم است و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی
نیست حضرت فرمود از علمای خود که را مسلّم و کلام او را معتقد
ابن صوریا را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود
اُنشدک بالله الذی فلق لکم البحر و انزل علیکم المنّ و ظلّل
لکم الغمام و نجّاکم من فرعون و ملاه و فضّلکم علی الناس
بان تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحصن و
الزانیة المحصنة که مضمون آن این است که آنحضرت ابن صوریا
باین قسمهای مؤکد قسم دادند که در تورات حکم قصاص در
زنای محصن چه نازل شده عرض نمود یا محمد رجم است آنحضرت
فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و جاری نیست
عرض نمود چون بخت نصر بیت المقدس را بسوخت و جمیع یهود را
بقتل رسانید دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی
قلیل و علمای آن عصر نظر بقلت یهود و کثرت عمالقه مشاوره

جمع شدند که الرموافق حکم تورات قتل شود و آنچه از دست
بخت نصر نجات یافتند بحکم کتاب مقتول شوند و با تخصیص
حکم قتل را از میان بالمره برداشتند باری در این بین جبرئیل
بر قلب منیرش نازل شد و این آیه عرض نمود یحرفون الکلم عن
مواضعه این یک موضع بود که ذکر شد و در این مقام مقصود
از تحریف نه چنانست که این همج رعاع فهم نموده اند چنانچه
بعضی میگویند که علمای یهود و نصاری آیاتی را که در وصف
طلعت محمدیه بود از کتاب محو نمودند و مخالف آنرا ثبت
کردند این قول بنهایت بی معنی و بی اصل است آیا میشود
کسیکه معتقد بکتابی گشته و من عند الله دانسته آنرا محو
نماید و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود
منحصر بمکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند
بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان
بآن مشغولند و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب است بر هوی
و میل خود و چون یهود در زمان آنحضرت آیات تورات را

که دال بر ظهور آنحضرت بود بهوای خود تفسیر نمودند و بیان
آنحضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف درباره ایشان صدق
یافت چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند آیات
فرقان آیات کتاب را در علامات ظهور رسل و بهوای خود
تفسیر مینمایند چنانچه مشهود است و در مقام دیگر میفرماید و قد
کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه
وهم یعلمون و این آیه هم دال است بر تحریف معانی کلام
الهی نه بر محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد میشود و
عقول مستقیمه هم ادراک مینماید و در موضع دیگر میفرماید فویل
للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله
لیشتروا به ثمناً قلیلاً الی آخر الآیه و این آیه در شأن علمای یهود
و بزرگان ایشان نازل شد که آن علما بواسطه استرضای
خاطر اغنیا و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غل و کفر
الواحی چند در رد حضرت نوشتند و بدلایلی چند مستدل
شدند که ذکر آنها جایز نه و نسبت دادند ادله‌های خود

که از اسفار تورات مستغنا گشته چنانچه الیوم مشاهده میشود
که چه مقدار رد بر این امر بدیع علمای جاهل عصر نوشته اند
و تکان نموده اند که این مفتریات مطابق آیات کتاب و
موافق کلمات اولی الالباب است باری مقصود از این
اذکار این بود که اگر بگویند این علائم مذکوره که از انجیل ذکر
شد تحریف یافته و رد نمایند و متمسک بآیات و اخبار شوند
مطلع باشند که کذب محض و افترای صرفست بلی ذکر
تحریف بمعنی که ذکر شد در اماکن مشخصه هست چنانچه
بعضی از آنرا ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی
بصری که احاطه علوم ظاهره هم نزد بعضی از امیین
الهی هست دیگر معارضین باین خیال نیفتند و معارضه نمایند
که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم
اطلاع ذکر این مراتب و مطالب را نموده اند و دیگر آنکه
اکثر آیات که مشعر بر تحریف است درباره یهود نازل شده
لو انتم فی جزائر علم الفرقان تخبرون اگر چه از بعضی حقائق

ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصاری نیست
و باسمان رفته دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت ظلم
و جبر بحضرت باری جلّ و عزّ ثابت میشود زیرا
بعد از انکه شمس جمال عیسی از میان قوم غائب شد و بفلک
چهارم ارتقا فرمود و کتاب حق جلّ ذکره که اعظم برهان
اوست میان خلق او هم غائب شود دیگر ان خلق از زمان
عیسی تا زمان اشراق شمس محمدی بچه متمسک شوند و بکدام امر مأمور
شوند و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی میشوند و محل نزول عذاب
و سیاط سلطان معنوی میگردند از همه گذشته انقطاع
فیض فیاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم میاید
فنعوذ بالله عما یظن العباد فی حقه فتعالی عما هم یعرفون
ای عزیز در این صبح ازلی که انوار الله نور السموات والارض
عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ و یأبی الله الا
ان یتم نوره مرتفع گشته و ید قدرت و بیده ملکوت کل شیء
مبسوط و قائم شده کمر همت را محکم باید بست که شاید بعنایت

و مکرمت الهی در مدینهٔ قدسیه انا لله وارد شویم تا بمواقع
عالیه راجعون مقر یابیم انشاءالله باید چشم دل را
از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب مالا
نهایهٔ عرفان نماید و حق را اظهر از آن بیند که در اثبات
وجودش بدلیلی محتاج شوید و یا بحجتی تمسک جوئید ای سائل
محب اگر در هوای روح روحانی طائری حق را ظاهر فوق کل
شیء بینی بقسمیکه جز او را نیابی کان الله و لم یکن معه من شیء
و این مقام مقدس از آن است که بدلیلی مدلل شود و یا آنکه
برهانی باهر آید و اگر در فضای قدس حقیقت سائری کل
اشیاء بمعروفیتش معروفند و او بنفسه معروف بوده و
خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن بآنچه خود
فرموده اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب اینست حجتی
که خود قرار فرموده و اعظم از این حجت نبوده و نیست دلیله
آیاته و وجوده اثباته در این وقت از اهل بیان و عرفا و حکما
و علما و شهدای آن استدعا مینمایم که وصایای الهی را

که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر باصل
امر باشند که مبادا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقة
الحقائق و نور الانوار متمسک ببعضی عبارات کتاب شوند
و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد
چه که آن سلطان هویه قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق
آنرا بحرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحرفی
جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد و از قبور نفس و هوی
محشور و مبعوث نماید ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی بایمان
باو و ادراک ایام و لقای او میشود لیس البرّ ان تولوا
وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البرّ من آمن بالله و الیوم
الآخر اسمعوا یا اهل البیان ما وصیناکم بالحق لعل تسکنن
فی ظل کان فی ایام الله ممدودا الباب المذکور فی
بیان ان شمس الحقیقة و مظهر نفس الله لیکونن سلطانا علی
من فی السموات و الارض و ان لن یطیعه احد من اهل الارض
و غنیا عن کل من فی الملک و ان لم یکن عنده دینار کذب

لنظهر لک من اسرار الامر و نلقی علیک من جواهر الحکمة
لتطیرن بجناحی الانقطاع فی الهواء الذی کان عن الابصار
مستورا لطائف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان نفوس
زکیه و مرایای قدسیه مبرهن و واضح شود که شموس حقیقت
و مرایای احدیت در هر عصر و زمان که از خیام غیب هویه
بعالم شهاده ظهور میفرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ
فیض بر همه موجودات با سلطنتی قاهره و سطوتی غالبه ظاهر
میشوند چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه مکنونه محل ظهور
یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ند و بر اولی العلم و افئده منیره
واضحست که غیب هویه و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور
و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از
وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود
غیب بوده و هست و لایزال بکینونه خود مستور از ابصار
و انظار خواهد بود لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار
و هو اللطیف الخبیر چه میان او و ممکنات نسبت و ربط

وفصل و وصل و یا قرب و بعد و جهة و اشاره بهیچ وجه ممکن نه
زیراکه جمیع من فی السموات والارض بکلمهٔ امر او موجود شده
و باراده او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحت بات
بعرصه شهود و هستی قدم گذاشته‌اند سبحان الله بلکه میان
ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود و یحذرکم
الله نفسه بر این مطلب برهانیست واضح و کان الله و لم یکن معه
من شیء دلیلی است لایح چنانچه جمیع انبیا و اوصیا و علما
و عرفا و حکما بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از
عرفان و وصول آن حقیقة الحقایق مقر و معترفند و چون ابواب
عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای
رحمت واسعه سبقت رحمته کل شیء و وسعت رحمتی کل شیء
جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیاکل عز انسانی
در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه
و ساذج قدمیه و این مرایای قدسیه و مطالع هویه تمامهم از
آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت مینمایند مثلا علم

ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت
ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان
از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت
صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه
میفرماید لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و خلقک
و رتبهٔ مقام انا هو و هو انا که در حدیث مذکور است و
احادیث و اخبار مدله بر این مطلب بسیار است و این بنده
نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه انچه در اسما نهاده
زمین است محال بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه
در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است
که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء بخلعت
هستی مفتخر نیاید و بوجود مشرف نشود چه آفتابهای معارف
که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان
گشته خاصه انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص
یافته و باین شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای

الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است
و کل این اسماء و صفات راجع باوست اینست که فرمود
الانسان سری و انا سره و آیات متواتره که دال و
مشعر بر این مطلب دقیق لطیف است در جمیع کتب سماویه و
صحف الهیه مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و
فی انفسکم افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تکونوا
کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم چنانچه سلطان بقا
روح من فی سرادق العما فداه میفرماید من عرف
نفسه فقد عرف ربه قسم بخدا ای مخدوم من اگر قدری در
عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیه و مصاریع علم
نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی باری از این بیانات
معلوم شد که جمیع اشیا حاکی از اسما و صفات الهیه
هستند هر کدام بقدر استعداد خود دال و مشعرند بر معرفت
الهیه بقسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیه و اسمائیه

همه غیب و شهود در اینست که میفرماید ایکون لغیرک من
الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک عمیت عین لا
تراک و باز سلطان بقا میفرماید ما رایت شیئا الا و قد
رایت الله فیه او قبله او بعده و در روایت کمیل نور اشرق
من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره و انسان
که اشرف و اکمل مخلوقات است اشد دلالة و اعظم حکایة است
از سایر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر
شمس حقیقت‌اند بلکه ماسوای ایشان موجودند باراده ایشان
و متحرکند بافاضه ایشان لولاک لما خلقت الافلاک بلکه کل
در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحت‌اند
بلکه منزه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است وصف
ایشان از وصف ماسوی و این هیاکل قدسیه مرایای
اولیه ازلیه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب
و از کل اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و
رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات

از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویداست و این
صفات مختص ببعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه
جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدسین باین صفات
موصوف و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در
بعضی مراتب اشد ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر میشوند
چنانچه میفرماید تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض پس
معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات
عالیه و اسماء غیر متناهیه انبیا و اولیاء او هستند
خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریه بحسب ظاهر
ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی بحسب ظاهر
از آن ارواح مجرده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محال
صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود لهذا بر همه
این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله
از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگرچه
بحسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند و این

فقره بر هر ذی بصری ثابت و محقق است و دیگر احتیاج
برهان نیست بلی این عباد چون از عیون صافیه منیره
علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ نموده اند
لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سائرند
و از بحر عذب فرات معرض شده در حول ملح اجاج
طائفند چنانچه در وصف ایشان ورقاء هویه بیان فرموده
وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا وان یروا
سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا
وکانوا عنها غافلین که ترجمه آن اینست اگر ببینند راه
صلاح و رستگاری آن را اخذ نمینمایند و بآن اقبال
نمی کنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را
مشاهده کنند آنرا برای خود راه وصول بحق قرار
دهند و این اقبال بباطل و اعراض از حق ظاهر نشد یعنی
باین ضلالت و گمراهی مبتلا نشدند مگر بجزای آنکه تکذیب
کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما و ظهور

ان غفلت کنندگان چنانچه مشاهده شد در ظهور بدیع
منیع که کرورها آیات الهیه از سماء قدرت و رحمت
نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض نموده و تمسک
جسته اند باقوال عبادی که بحرفی از آثار ادراک ننمایند
از این جهت است که در امثال این مسائل واضحه شبهه
نموده و خود را از رضوان علم احدیه و ریاض حکمت
صمدیه محروم نموده اند باری راجع بمطلب میشویم که
سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث
مأثوره از انجم مضیئه وارد شده با وجود این اثری
از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقق یافت چنانچه
اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور
بوده و هستند و در نهایت ذلت و عجز در ملک
ظاهر بلی سلطنتی که در کتب در حق قائم مذکور است
حق و لاریب فیه ولیکن این نه آن سلطنت و حکومتی
که هر نفسی ادراک نماید و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که

بشارت داده اند و مرا الظهور بعد بهمان مظاهر
قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل
مسطور است و این تخصیص بمقامی ندارد و در حق جمیع این
مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء
ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع
اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه مقصود از
سلطنت احاطه و قدرت آنحضرت است بر همه ممکنات
خواه در عالم ظاهر باستیلای ظاهری ظاهر شود یا نشود
و این بسته باراده و مشیت خود آنحضرت است ولیکن
بر آنجناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت
و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست
که الیوم ایزد هم احصا و ادراک مینماید بلکه مراد از
سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شموس
حقیقت بنفسه لنفسه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است
که بآن احاطه مینماید کل من فی السموات و الارض را

و بعد باستعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر ظهور
میآید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس
ظاهر و هویدا است و در اول امر آنحضرت آن بود که شنیدید
چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب
ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت وارد
آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محل عبور آنحضرت
میریختند و این معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثه
شیطانیه خود اذیت بآن هیکل ازلی را سبب رستگاری
خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبد الله ابی
و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث
جمیع آنحضرت را تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند
و نسبتهائی که نعوذ بالله من ان یجری به المداد او یتحرک علیه
القلم او یحمله الالواح علی این نسبتها بود که سبب ایذای
مردم نسبت بآنحضرت شد و این معلوم و واضح است که
علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان

نداند چه بر سر انقلس میاید چنانچه بر سر این بنده
امده دیده شد انیست که انحضرت فرمود ما اوذی نبی
بمثل ما اوذیت و در فرقان نسبتها که دادند و اذیتها
که بان حضرت نمودند همه مذکور است فارجعوا الیه لعلکم
بمواقع الامر تطلعون حتی قسمتی بر انحضرت سخت شد که احدی
با انحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمینمود و هر
نفسی که خدمت انحضرت میرسید کمال اذیت را باو وارد
مینمود در اینموقع یک ایه ذکر مینمایم که اگر چشم بصیرت
باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی انحضرت نوحه و ندبه نمائی
وان ایه در وقتی نازل شد که انحضرت از شدت بلایا و اعراض
ناس بغایت افسرده و دلتنگ بود جبرئیل از سدرة
المنتهای قرب نازل شد و این ایه تلاوت نمود وان کان
کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض
او سلما فی السماء که ترجمه ان انیست که اگر بزرگست بر تو
اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین و

ایذای ایشان پس اگر مستطیعی و میتوانی طلب کن نفقی در
زیر ارض یا نردبانی بسوی آسمان که بتلویح بیان گشته
که چاره نیست و دست از تو برنمیدارند مگر آنکه در زیر زمین
پنهان شوی و یا بآسمان فرار نمائی و حال امروز مشاهده
نما که چه قدر از سلاطین باسم آنحضرت تعظیم مینمایند و چه قدر
از بلاد و اهل آن که در ظل او ساکنند و بنسبت بآنحضرت
افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته‌ها این اسم مبارک را
بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظل آنحضرت
داخل نشده‌اند و قمیص کفر را تجدید ننموده‌اند ایشان هم
ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقر و معترفند اینست
سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از
برای جمیع انبیا که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان
بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه الیوم ملاحظه میگردد
ولیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لایزال
طائف حول ایشان است و همیشه با ایشان است و ا

الفعال بیابد و السلطنت باطنیه است که احاطه نموده کل
من فی السموات و الارض را و از جمله سلطنت اینست
که از ان شمس احدیه ظاهر شد اما نشنیدی که بیک آیه
چگونه میانه نور و ظلمت و سعید و شقی و مومن و کافر فصل
فرموده و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی
از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره کل بتنزیل همان یک
آیه هویدا شد و بعرصه شهود آمد و همچنین ان آیه منزله
رحمت بود برای ابرار یعنی انفسیکه در حین استماع
گفتند ربنا سمعنا و اطعنا و نقمت شد برای فجار یعنی
انهائیکه بعد از استماع گفتند سمعنا و عصینا و سیف
الله بود برای فصل مومن از کافر و پدر از پسر چنانچه دیده
انهائیکه اقرار نمودند با انهائیکه انکار نمودند در صدد جان
و مال هم برآمدند چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند
و چه عاشقها که از معشوقها احتراز جستند و چنان حاد و
برنده بود این سیف بدیع که همه نسبتها را از هم قطع

نمود و از محبت ملاحظه فرمایید چگونه وصل نمود مثل آنکه
ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان نفس تخم کینه و
عدوان مابین ایشان کاشته بود بسبب ایمان باین امر
بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب
ظاهر شده اند کذلک یؤلف الله بین قلوب الذین
انقطعوا الیه و امنوا بآیاته و کانوا من کوثر الفضل بایادی
الحسن من الشاربین و دیگر آنکه چه قدر از مردم مختلف
العقائد و مختلف المذهب و مختلف المزاج که از این
نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قمیص
جدید توحید پوشیدند و از کأس تفرید نوشیدند
اینست معنی حدیث مشهور که فرموده گرگ و میش از یک
محل میخورند و میآشامند و حال نظر بعدم معرفت این
جهال فرمایید مثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی این حیوانات
بر یک خوان مجتمع میشوند اینست رتبه ناس گویا هرگز از جام
انصاف ننوشیده اند و هرگز در سبیل عدل قدم نگذاشته اند

از همه گذشته این امر وقوعش چه حسنی در عالم احداث
مینماید فهم ما نزل فی شأنهم لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم
اعین لا یبصرون بها و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید بتنزیل همین
یک آیه منزله از سماء مشیت چگونه حساب خلایق کشیده
شد که هر کس اقرار نمود و اقبال جست حسناتش بر سیئات
زیادتی نمود و جمیع خطایای او معفو شد و مغفور آمد کذلک
یصدق فی شأنه بانه سریع الحساب وکذلک یبدل الله
السیئات بالحسنات لو انتم فی آفاق العلم و انفس الحکمة
تتفرسون و همچنین هر کس از جام حب نصیب برداشت
و از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه حیات باقیه ابدیه
ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول ننمود بموت دائمی مبتلا شد
و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت
و حیات ایمانیست و از عدم ادراک این معنی است که عامه
ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و بشمس هدایت مهتدی
نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند چنانچه وقتیکه سراج

محمدی در مشکاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات
و موت فرمود این بود که اعلام مخالف مرتفع شد و ابواب
استهزا مفتوح گشت چنانچه از زبان مشرکین روح الامین
خبر داده ولئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت لیقولن الذین
کفروا ان هذا الا سحر مبین مضمون آن اینست که اگر بگوئی
باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هرآینه
میگویند آنهائیکه کافر شده اند بخدا و آیات او نیست
این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا و در جای دیگر میفرماید
وان تعجب فعجب قولهم ءاذا کنا ترابا ءانا لفی خلق جدید
که ترجمه آن اینست که میفرماید اگر عجب میداری پس عجب است
قول کافران و معرضان که میگویند آیا ما تراب بودیم و از
روی استهزا گفتند که آیا مائیم مبعوث شدگان اینست
که در مقام دیگر قهرا میفرماید افعیینا بالخلق الاول بل هم
فی لبس من خلق جدید مضمون آن اینست که آیا ما عاجز و مانده
شدیم از خلق اول بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از

خلق جدید و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات
الهیه را ادراک ننمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا
بقاعده نحو استدلال نمودند اذا که بر سر ماضی در آید معنی
مستقبل افاده میشود و بعد کلماتیکه کلمه اذا نازل نگشته متحیر
ماندند مثل آنکه میفرماید و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعید و
جاءت کل نفس معها سائق و شهید که معنی ظاهر این آیت
دمیده شد در صور و این است یوم وعید که بنظر ها بسیار
بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده
و گواه و در مثل این مواقع یا کلمه اذا را مقدر گرفته اند و یا
مستدل شدند بر آنکه چون قیامت محقق الوقوع است
لهذا بفعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است ملاحظه فرمائید
که چه قدر بی ادراک و تمیزند نفخه محمدیه را که باین صریحی
میفرماید ادراک نمیکنند و از افاضه این نفحه الهی خود را
محروم مینمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد او است
میشوند با آنکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او به بیان خود منحصر

شده قل اتستبدلون الذی هو خیر لکم فبئس ما استبدلتم بغیر
حق و کنتم قوم سوء اخسرین بلکه مقصود از صور صور محمدیست که
که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود و برای
الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت
جدیده ایمانیه مخلع فرمود و بحیات تازه بدیعه زنده نمود و
وقتیکه جمال احدیه اراده فرمود که رمزی از اسرار
بعث و حشر و جنت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی
این آیه آورد فسینغضون الیک رؤسهم و یقولون متی
هو قل عسی ان یکون قریبا یعنی زود است این گمراهان
وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزا حرکت
میدهند و میگویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد تو در
جواب بگو که شاید اینکه نزدیک باشد توضیح همین یک آیه
مردم را کافی است اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند سبحان الله
چه قدر این قوم از سبل حق دور بودند با آنکه قیامت بقیام
آنحضرت قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را

احاطه نموده بود مع ذلک سخریه مینمودند و معتکف بودند
بتماثیلی که علمای عصر بافکار عاطل باطل جسته اند و از شمس
عنایت ربانیه و امطار رحمت سبحانیه غافل گشته اند بلی
جعل از روایح قدس لایزال محروم است و خفاش از تجلی
آفتاب جهانتاب در گریز و این مطلب در همه اعصار در حین
ظهور مظاهر حق بوده چنانچه عیسی میفرماید لابد لکم بان تولدوا
مرة اخری و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء
والروح لایقدر ان یدخل ملکوت الله المولود من الجسد جسد
هو والمولود من الروح هو روح که ترجمه آن اینست نفسی که
زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی
قابل ورود و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هرچه از جسد
ظاهر شده و تولد یافت پس اوست جسد و متولد شده از روح
که نفس عیسوی باشد پس اوست روح خلاصه معنی آنکه هر عباد که
از روح و نفحه مظاهر قدسیه در هر ظهور متولد و زنده شدند
بر انها حکم حیات و بعث و ورود در جنت محبت الهیه

میشود و من دون ان حکم غیران که موت و غفلت و

در نار کفر و غضب الهی است میشود و در جمیع کتب و الواح

و صحائف مرومی که از جامهای لطیف معارف نچشیده اند

و بفیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده

رانها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه

از قبل ذکر شده لهم قلوب لا یفقهون بها و در مقام دیگر در

انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش

وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه

خواست که برود و اورا دفن و کفن نموده راجع شود ان جوهر

انقطاع فرمود دع الموتی لیدفنوه الموتی یعنی واگذار

مرده ها را تا دفن کنند مرده ها و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت

حضرت امیر امدند یکی را بیتی بود که اراده بیع ان داشت

و دیگری مشتری بود و قرار بر ان داده بودند که باطلاع ان

حضرت این مبایعه وقوع یابد و قباله مسطور گردد ان مظهر

امر الهی بکاتب فرمودند که بنویس قد اشتری میت عن

میت حیا محدود و ابجد و وا ربعه حدّ الی القبر و حدّ الی
اللحد و حدّ الی الصراط و حدّ اما الی الجنة و اما الی النار
حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند
و از قبر غفلت محبّت آنحضرت مبعوث گشته بودند البته
اطلاق موت بر ایشان نمیشد و هرگز در هیچ عهد و عصر
جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیا و اولیا
نبوده و نیست اگر قدری تعقل شود در همین بیان آنحضرت
کشف جمیع امور میشود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جنت
و نار چه بوده ولیکن چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس
محجوب و در قبر هوی مدفونند خلاصه اگر قدری از زلال
معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که حیات حقیقی حیات
قلب است نه حیات جسد زیرا که در حیات جسد همه ناس
و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است
بصاحبان افئدهٔ منیره که از بحر ایمان شاربند و از
ثمرهٔ ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب نباشد

و این بقا را فنا از پی نباید چنانچه فرموده اند المؤمن
حیّ فی الدارین اگر مقصود حیات ظاهره جسدی باشد
که مشاهده میشود موت از او خود مینماید و همچنین بیانات
دیگر که در جمیع کتب مذکور و ثبت شده مدلّ است بر
این مطلب عالی و کلمه متعالی و همچنین آیه مبارکه که در
حق حمزه سید الشهداء و ابوجهل نازل شده برهانی است
واضح و حجتی است لایح که میفرماید او من کان میتا فاحییناه
و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات
لیس بخارج منها و این آیه در وقتی از سماء مشیت
نازل شد که حمزه بردای مقدس ایمان متردی شده بود
و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود از مصدر الوهیت
کبری و مکمن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت در
باره حمزه شده و برخلاف در حق ابوجهل این بود که
نائره کفر در قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض
بحرکت آمد چنانچه فریاد برآوردند که حمزه چه زمان

مرده‌ئی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت
و چون این بیانات تشریف ادراک ننمودند و باطل
ذکر هم تمسک نجستند تا رشحی از کوثر معانی برانها مبذول
فرمایند لهذا این نوع فسادها در عالم جریان یافت
چنانچه الیوم می‌بینی که با وجود شمس معانی جمیع ناس
از اعالی و ادانی تمسک بحجبهای ظلمانی و مظاهر شیطانی
جسته‌اند و متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر میشوند
و ایشان نظر بعدم عرفان چیزی جواب میگویند که ضرری
بر اسباب ظاهره ایشان نرساند و این معلوم و واضحست
که جعل خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و برضوان حبّ یار
معنوی قدم نگذاشته با وجود این چگونه میتوانند رائحه
عطر بمشام دیگران برسانند لم یزل شأن این عباد
این بوده و خواهد بود و لن یفوز بآثار الله الا الذین هم
اقبلوا الیه و اعرضوا عن مظاهر الشیطان و کذلک ثبت
الله حکم الیوم من قلم العزة علی لوح کان خلف سرادق

الغرض گنوا اگر ملتفت باین بیانات شوید و تفکر در ظاهر و
باطن آن بفرمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سد شده
میان عباد و معرفت یوم الله بشناسی و عارف شوی دیگر
احتیاج بسؤال نخواهی داشت ان شاء الله امیدواریم که
از شاطی بحر الهی لب تشنه و محروم برنگردید و از حرم مقصود
لایزالی بی بهره راجع نشوید دیگر تا همت و مجاهده شما
چه کند باری مقصود از این بیانات و اظهارات اثبات سلطنت
آن سلطان السلاطین بود حال انصاف دهید که این
سلطنت که یک حرف و بیان این همه تصرف و غلبه و هیمنه
داشته باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از
اعانت رعایا و فقرا ایشان چند صباحی مردم بحسب
ظاهر تمکین مینمایند ولیکن بقلب همه معرض و مدبرند و
این سلطنت یک حرفی عالم را مسخر نموده و حیات بخشیده و
وجود افاضه فرموده ما للتراب و رب الارباب جل ذکره
ذکر نسبت نمود که همه نسبتها منقطع است از ساحت قدس او

سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدا هم در که او سلطنت
مینماید بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و
میشود باری این یکی از سلطنت باطنی که نظر باستعداد
و قابلیت ناس ذکر شد و از برای آن نقطه وجود و طلعت
محمود سلطنتها است که همه طیور قادر بر اظهار آن رتبه غیبت
و خلق لایق ادراک آن نه فسبحان الله عما یصف العباد فی
سلطنته و تعالی عما هم یذکرون سوال مینمائیم از انجناب
که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر ملکی
باشد که همه ناس مقهور شوند و ظاهر مطیع و منقاد گردند
تا دوستان مستریح و معزز و دشمنان مخذول و منکوب
شوند پس در حق رب العزه که مسلما سلطنت باسم او است
و جمیع بعظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت
صادق نیاید چنانچه مشاهده مینمائی که اکثر ارض در تصرف
دشمنان او است و جمیع بر خلاف رضای او حرکت مینمایند
و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه بآن امر فرموده

ومقتول و فاعلند آنچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست
دشمنان مبتلا و مقهور بودند چنانچه همه اینها اظهر من الشمس و اوضح
پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت ظاهره نزد حق و
اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه
و قدرت قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر انجناب
سخت میشود مثل آنکه میفرماید و ان جندنا لهم الغالبون و در مقام
دیگر میفرماید یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله
الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون و دیگر هو الغالب فوق
کل شیء مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است و اگر
مقصود این باشد که این همج رعاع میگویند مفری برای
ایشان نمیماند مگر انکار جمیع این کلمات قدسیه و اشارات
ازلیه را نمایند زیرا که جندی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده
که اقرب الی الله باشد و آنحضرت بر روی ارض مثل و شبهی
نداشت لولاه لم یکن مثله فی الملک با وجود این شنیدید که چه
واقع شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین حال اگر بر حسب ظاهر

تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا وجود او بر حسب
ظاهر صادق نیاید چه که آنحضرت که حجتش مثل شمس لایح
و واضح است در نهایت مغلوبیت و مظلومیت در ارض
طف کاس شهادت را نوشیدند و همچنین در آیه مبارکه
که میفرماید یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویأبی الله
الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون اگر بر ظاهر لفظ تفسیر
شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر
اطفا نمودند و سراجهای صمدانی را خاموش کردند مع
غلبه از کجا ظاهر شود و معنی در آیه شریفه که میفرماید ویأبی
الله الا ان یتم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه شد جمیع
انوار از دست مشرکین در محل امنی نیاسودند و شربت راحتی
نیاشامیدند و مظلومیت این انوار قسمی بود که هر نفسی بر آن
جواهر وجود وارد میاورد آنچه را اراده مینمود چنانچه
همه را احصا و ادراک نمودند مع ذلک چگونه این مردم
از عهده معانی و بیان این کلمات الهی و آیات عز

صدائی برمیاید باری مقصود نه چنانست که اوراک
نموده بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر
وامری دیگر است مثلا ملاحظه فرمائید غلبه بر نجاست دم
انحضرت را که بر تراب ترشح نموده و شرافت و غلبه ان
دم تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس
فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفاء بذره از ان مرزوق
شد شفا یافت و هر وجودی که برای حفظ مال قدری از ان
تراب مقدس را بیقین کامل و معرفت ثابته در خانه و بیت
نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند و اینها است تاثیرات
ان است در ظاهر و اگر تاثیرات باطنیه را ذکر نمایم البته
خواهند گفت تراب را رب الارباب دانسته و از دین
خدا بالمره خارج گشته و همچنین ملاحظه نما با اینکه بنهایت
ذلت انحضرت شهید شد و احدی نبود که انحضرت را در
ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال
چگونه از اطراف و اکناف بلاد چه قدر از مردم که شد رحال

مینمایند برای حضور در آن ارض که سر بر آن آستان
بمالند اینست غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت ربانی
و حال تصور نمائی که این امور بعد از شهادت آنحضرت
واقع شده و چه ثمری برای آنحضرت مترتب است زیرا که
آنحضرت همیشه حی است بحیات الهی و در رفرف امتناع
قربیت و سدره ارتفاع وصل ساکن و این جواهر وجود
در مقام انفاق کل قائمند یعنی جان و مال و نفس
و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و مینمایند
و هیچ رتبه نزدشان احب از این مقام نیست عاشقان
جز رضای معشوق مطلبی ندارند و جز لقای محبوب
منظوری نجویند و دیگر اگر بخواهیم رشحی از اسرار شهادت
و ثمرهای آنرا ذکر نمائیم البته این الواح کفایت نکند و
باتمام نرساند انشاء الله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد
و شجره وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد تا باسرار حکمت
ربانی پی بریم و بعنایت او از عرفان کل شیء بی نیاز گردیم

تا حال نفسی مشهود نگشت که باین مقام فائز آید مگر معدودی
قلیل که بهیچ معروف نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید
و از خلف سرادق امضا چه ظاهر شود کذلک نذکر لکم من
بدایع امر الله و نلقی علیکم من نغمات الفردوس لعلکم بمواقع
العلم تصلون و من ثمرات العلم ترزقون پس یقین باید
دانست که این شموس عظمت اگرچه در نقطه تراب جالس باشند
بر عرش اعظم ساکنند و اگر فلسی نزد شان موجود نباشد بر
رفرف غنا طائرند و در حینیکه در دست دشمنان مبتلا باشند
بر یمین قدرت و غلبه ساکن و در کمال ذلت ظاهره بر عرش
عزت صمدانی جالس و متکی و در نهایت عجز ظاهری بر کرسی
سلطنت و اقتدار قائم اینست که عیسی بن مریم روزی بر
جالس شدند و بنغمات روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون
آن اینست ای مردم غذای من از گیاه ارض است که با آن
سد جوع مینمایم و فراش من سطح زمین است و سراج
من در شبها روشنی ماه است و مرکوب من پاهای من است

و نیست از من غنی تر بر روی زمین قسم بخدا که صد هزار غنا
طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزت طائف
این ذلت اگر برشحی از بحر همعنانی فائز شوی از عالم ملک
و هستی درگذری و چون طیار در حول سراج بهاج جانب
بازی و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی
از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود آنجمال
لایزالی فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده آن
فقیر از بیان طلعت منیر متحیر شد که چگونه غنی هستم که بفلسی محتاجم
آنحضرت فرمود آیا محبت ما را نداری عرض نمود بلی یا ابن
رسول الله فرمود آیا بهزار دینار این را مبادله مینمائی
عرض نمود که بجمیع دنیا و آنچه در آن هست نمیدهم حضرت
فرمودند آیا نفسیکه چنین چیزی نزد او باشد که او را بعالم
ندهد چگونه فقیر است و این فقر و غنا و ذلت و عزت و
سلطنت و قدرت و ما دون آن که نزد این همج رعاع معتبر است
در ساحت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس

اتم الفقر الی الله والله هو الغنی پس مقصود از غنا غنا
ما سوی است و از فقر فقر بالله و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را
یهود احاطه نمودند و خواستند که آنحضرت اقرار فرماید
بر اینکه ادعای مسیحی و پیغمبری نموده تا حکم بر کفر آنحضرت
نمایند و حد قتل بر او جاری سازند تا آنکه آن خورشید
سمای معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر
بود حاضر نمودند و جمیع علما در آن محضر حضور بهم رساندند و جمع
کثیری برای تماشا و استهزاء و اذیت آنحضرت جمع شدند
و هر چه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید استهزا نمایند
حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند تا آنکه
ملعونی برخاست و آمد در مقابل آنحضرت و قسم داد آنحضرت
که آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوک و منم صاحب
کتاب و منم مخرب یوم سبت آنحضرت رأس مبارک
بلند نموده فرمودند اما تری بان ابن الانسان قد جلس
عن یمین القدرة و القوة یعنی آیا نمی بینی که پسر انسان جالس

بر یمین قدرت و قوت الهی است و حال آنکه بر حسب ظاهر
هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود نبود مگر قدرت
باطنیه که احاطه نموده بود کل من فی السموات والارض را
دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آنحضرت چه وارد
آمد و چگونه با وسلوک نمودند بالاخره چنان در صدد
ایذا و قتل آنحضرت افتادند که بفلک چهارم فرار نمود و
همچنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر آنحضرت
بر یکی از یهود گذشت که بمرض فلج مبتلا شده بود و بر سریر
افتاده چون آنحضرت را دید بقراین شناخت آنحضرت را
واستغاثه نمود و آنحضرت فرمودند قم عن سریرک فانک
مغفورة خطایاک چند یهود که در آن مکان حضور داشتند
اعتراض نمودند که هل یمکن لاحد ان یغفر الخطایا الا الله فالتفت
الیهم المسیح وقال ایما اسهل ان اقول له قم فاحمل سریرک ام
اقول له مغفورة خطایاک لتعلموا بان لابن الانسان سلطانا
علی الارض لمغفرة الخطایا که ترجمه آن بفارسی اینست چنانکه

انحضرت بان عاجز مسکین فرمودند که برخیز بدرستیکه معاصی
تو امرزیده شد جمعی از یهود اعتراض نمودند که ایا جز پروردگار
غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست انحضرت ملتفت
بایشان شده فرمودند که ایا کدام اسهل است نزد شما ازینکه
بگوییم باین عاجز فالج برخیز و برو یا انکه بگوییم امرزیده است
گناهان تو تا انکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانی است
در ارض برای امرزش ذنوب مذنبان این است سلطنت
حقیقی و اقتدار اولیای الهی همه این تفاصیل که مکرر ذکر
میشود از همه مقام و همه جا مقصود اینست که بر تلویحات کلمات
اصفیای الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزد
و قلب مضطرب نشود و بقدم یقین در صراط حق الیقین قدم
گذاریم که لعل نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوزد و این فانیها را
بملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت
و امثال ان که در اخبار و ایات ذکر یافته و دیگر انکه بر اصحاب
محقق و معلوم بوده انچه را که یهود و نصاری بان تمسک

جسته‌اند و بر جمال محمدی اعتراض مینمودند بعینه در این زمان
اصحاب فرقان بهمان تشبث نموده و بر نقطهٔ بیان روح
من فی ملکوت الامر فداه اعتراض مینمایند این بیخردان
مشاهده فرما که حرف یهود از الیوم میگویند و شاعر
نیستند فنعم ما نزل من قبل فی شأنهم ذرهم فی خوضهم یلعبون
و لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون چون غیب ازلی و ساذج
هویه شمس محمدیه را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله
اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث
نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج
ملت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعت مذکوره در تورات
همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ماندگان وادی
بعد و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود
ید الله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان
ترجمهٔ آن اینست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده
بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بآنچه افترا

بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است
ید الله فوق ایدیهم اگرچه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر
مختلف ذکر نموده اند ولیکن بمقصود ناظر شوید که میفرماید
نه چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسی را
خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید دیگر دستهایش مغلول
و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی
ملتفت این قول بشوید که چه قدر از شریعه علم و دانش
دور است والیوم جمیع این قوم باشتال این مزخرفات مشغولند
و هزار سال بیش میگذرد که این آیه را تلاوت مینمایند و
بر یهود من حیث لایشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشده اند
و ادراک ننموده اند باینکه خود سرا و جهرا میگویند آنچه را که یهود
بان معتقدند چنانچه شنیده اید که میگویند جمیع ظهورات
منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته و دیگر از مشارق
قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی
ظاهر نگردد و از خیام غیب ربانی هیکلی مشهود نیاید اینست

ادراک این همج رعاع فیض کلیه و رحمت منبسطه که هیچ
عقلی و ادراکی انقطاع آن جایز نیست جایز دانسته و از
اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همت گماشته اند که نار
سدره را بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج
قدرت سراج احدیت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد
و همین ذلت کافی است این گروه را که از اصل مقصود
محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محجوب گشتند لاجل اینکه
منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان
اوست که کل بان وعده داده شده اند و این نهایت
فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است
برای خلق او که هیچیک از این عباد بان مرزوق نشدند و
باین شرف کبری مشرف نگشتند و با اینکه چه قدر از آیات
منزله که صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است مع ذلک انکار
نموده اند و بهوای خود تفسیر کرده اند چنانچه میفرماید و الذین
کفروا بآیات الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی و اولئک

لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید الذین یظنون انهم
ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون و در مقام دیگر قال
الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة
و در مقامی دیگر فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
و در مقامی دیگر یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم
توقنون جمیع این ایات دلالت بر لقا که حکمی محکمتر از آن
در کتب سماوی ملحوظ گشته انکار نموده اند و از این رتبه
علیا و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم ساخته اند و
بعضی ذکر نموده اند که مقصود از لقا تجلی الله است در قیامت
و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود است این در همه اشیا
موجود است چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیا محل و مظهر
تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در
مرایای موجودات موجود و لائح است بلکه اگر انسان را چشم
معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه مینماید که هیچ شیء بی ظهور تجلی
پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را

ملاحظه مینمائید که حاکیند از ظهور و بروزات نور معنوی و
ابواب رضوان الهی را مشاهده میفرمائید که در همهٔ اشیاء
مفتوح گشته برای ورود طالبین در مداین معرفت و حکمت
و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت و در هر حدیقه
عروس معانی ملاحظه اید که در غرفهای کلمات در نهایت
تزیین و تلطیف جالسند و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی
مدل و مشعر است و ان من شیئ الا یسبح بحمده شاهدیست
ناطق و کل شیئ احصیناه کتاباً گواهیست صادق حال
اگر مقصود از لقاء الله لقاء این تجلیات باشد پس جمیع
ناس بلقاء طلعت لایزال آن سلطان بی مثال مشرفند
دیگر تخصیص بقیامت چرا و اگر گویند مقصود تجلی خاص است
انهم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلا چنانچه جمعی از
صوفیه این مقام را تعبیر بفیض اقدس نموده اند بر فرض
تصدیق این رتبه صدق لقاء برای نفسی در این مقام صادق
نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است و

احدی بان فائز نشود و این سبیل مسدود و الطلب مردود
افئده مقربین بانعقام طیران ننماید تا چه رسد بعقول محدوده
و محتجبین و اگر گویند تجلی ثانی است که معبر بفیض مقدس شده
این مستفاد در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز
بدعیه و انقسام مختص بانبیاء و اولیای اوست چه که
اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته چنانچه جمیع
بر این مطلب مقر و معترفند و ایشانند محال و مظاهر جمیع
صفات ازلیه و اسماء الهیه و ایشانند مرایا یکه تمام حکایت
مینمایند و جمیع آنچه بایشان راجعست فی الحقیقه بحضرت
ظاهر مستور راجع و معرفت مبدء و وصول باو حاصل نمیشود
مگر بمعرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت
پس از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل میشود و از علمشان
علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیت و آخریت و
ظاهریت و باطنیت این جواهر مجرده ثابت میشود از برای
شمس حقیقت بانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن

و همچنین سایر اسماء عالیه و صفات متعالیه لهذا هر نفسی
که باین انوار مضیئهٔ ممتنعه و شموس مشرقهٔ لائحه در هر ظهور
موفق و فائز شد او بلقاء الله فائز است و در مدینهٔ حیات
ابدیه باقیه وارد و این لقا میسر نشود برای احدی الّا
در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر کلیهٔ خود و اینست معنی
قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت
داده شده اند بآن یوم حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از
این یوم عزیزتر و بزرگتر و معظم‌تر تصور میشود که انسان
چنین روزی را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که
بمثابهٔ ابر نیسان از قبل رحمن در جریان است خود را محروم
نماید و بعد از آنکه بتمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این
یوم و امری اعظم از این امر نه چگونه میشود که انسان بحرف
متوهمین و ظانین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد و بعد از
همهٔ این دلائل محکمهٔ متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ
عارفی را مفری نه آیا روایت مشهوره را نشنیده اند که

میفرماید اذا قام القائم قامت القیمة و همچنین ائمه هدی
و انوار لا تطفی بل ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام
که مسلماً از امورات محدثه در قیامت میدانند بحضرت قائم
و ظهور او تفسیر نموده اند پس ای برادر معنی قیامت را
ادراک نما و کوشش از حرفهای امیز دم مردود پاک فرما
اگر قدری بعوالم انقطاع قدم گذاری شهادت میدهید که
یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت
متصور نیست و یک عمل در این یوم مقابل است با اعمال صد
هزار سنه بلکه استغفر الله از این تحدید زیرا که مقدس است
عمل این یوم از جزای محدود و این همج رعاع چون
معنی قیامت و لقای الهی را ادراک ننمودند لهذا از فیض
او بالمره محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و زحمات آن
وصول و معرفت این مقام است مع ذلک همه مشغول
بعلوم ظاهره شده اند چنانچه آنی منفک نیستند و از
جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند گویا نمی از یم علم الهی

نوشیده و بقطره ای از سحاب فیض رحمانی فائز گشته حال
ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک فیض لقا و معرفت
منظر حق را نماید آیا صدق عالم بر او میشود اگرچه هزار سنه
تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده ظاهریه را اخذ
نموده باشد و این بالبدیهه معلوم است که تصدیق علم در حق
او نمیشود ولکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و باین
شرافت کبری فائز شود البته او از علمای ربانی محسوبست
زیرا بغایت قصوای علم و نهایت و منتهای آن فائز گشته
و این رتبه هم از علائم ظهور است چنانچه میفرماید یجعل
اعلیکم اسفلکم و اسفلکم اعلیکم و همچنین در فرقان میفرماید
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
ائمة و نجعلهم الوارثین و این مشاهده شد که الیوم چه مقدار
از علما نظر باعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده اند
و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار از
جهال نظر باقبال باعلی افق علم ارتقا جستند و اسمشان

در الواح علم بقلم قدرت ثبت گشته از کلک یمحوا الله ما یشاء
ویثبت و عنده ام الکتاب اینست که گفته اند طلب الدلیل
عند حصول المدلول قبیح و الاشتغال بالعلم بعد الوصول
الی المعلوم مذموم قل یا اهل الارض هذا فتی نادی
یرکض فی بریة الروح و یبشرکم بسراج الله و یذکرکم بالامر
الذی کان عن افق القدس فی شطر العراق تحت حجبات
النور بالستر مشهودا ای دوست من اگر قدری در سموات معانی
فرقان طیران نمائی و در ارض معرفت الهی که در آن مبسوط
گشته تفرج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه احباب
مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که الیوم
این عباد را منع نماید از ورود در شاطی بحر ازلی بعینها
در ظهور نقطه فرقان هم مردم آن عصر را منع نموده از اقرار
بان شمس و اذعان بان و همچنین بر اسرار رجعت و بعثت
مطلع شوی و باعلی غرف یقین و اطمینان مقر یابی از جمله یک
روزی جمعی از معاندان آن جمال بیمثال و محرومان از کعبه

لایزال از روی استهزا عرض نمودند ان الله عهد الینا
الا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار مضمون
ان اینست که پروردگار عهد کرده است بما که ایمان نیاوریم
برسولی مگر انکه معجزهٔ هابیل و قابیل را ظاهر فرماید یعنی قربانی
کند و اتشی از اسمان بیاید و انرا بسوزاند چنانچه در حکایت
هابیل شنیده اند و در کتب مذکور است انحضرت در جواب
فرمودند قد جائکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم
قتلتموهم ان کنتم صادقین ترجمه ان اینست که انحضرت
فرمودند امد بسوی شما پیش از من رسولهای پروردگار با
بینات ظاهرات و بانچه شما مطلبید پس چرا کشتید ان رسل
پروردگار را اگر هستید راست گویان حال انصاف بدهید
بر حسب ظاهر ان عباد که در عصر و عهد انحضرت بوده اند
کجا در عهد ادم یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال
فاصله بود از عهد ادم تا انزمان مع ذلک چرا ان جمع
صدق نسبت قتل هابیل و یا انبیای دیگر را بعباد زمان

خود فرمودند چاره نداری یا اینکه نعوذ بالله نسبت
کذب و یا کلام لغو بآنحضرت بدهی یا بگوئی آن اشقیا همان اشقیا
بودند که در هر عصری با انبیا و مرسلین معارضه مینمودند
تا آنکه بالاخره همه را شهید نمودند درست در این بیان
تفکّر نما تا نسیم خوش عرفان از مصر رحمن بوزد و جان را
از بیان خوش جانان بحدیقهٔ عرفان رساند این بود که مردم
غافل چون معانی این بیانات بالغهٔ کامله را ادراک ننمودند
و جواب را بگمان خود مطابق سؤال نیافتند لهذا نسبت
عدم علم و جنون بآن جوهر علم و عقل میدادند و
همچنین در آیهٔ دیگر سفیر احدیّه تعرّض باهل زمان و کانوا
من قبل یستفتحون علی الّذین کفروا فلمّا جائهم ما عرفوا
کفروا به فلعنة الله علی الکافرین میفرماید بودند این گروه
که با کفّار مجاهده و قتال مینمودند در راه خدا و طلب
فتح مینمودند برای نصرت امر الله پس چون آمد ایشان را
آنکسیکه شناخته بودند کافر شدند باو پس لعنت خدا بر کافران

حال ملاحظه فرمایند که از این چنین مستفاد میشود که مردم زمان
آنحضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل برای
ترویج آن شریعت و ابلاغ امرالله مجادله و محاربه مینمودند
و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آنحضرت
بودند و دیگر آنکه آنکسیرا که از قبل میشناختند بودند موسی بود صاحب
تورات و عیسی بود صاحب انجیل مع ذلک چرا آنحضرت
میفرمایند چون آمد بسوی ایشان آنکسیکه او را شناخته بودند
که عیسی باشد یا موسی باو کافر شدند و حال آنکه آنحضرت
نظر بظاهر موسوم باسم دیگر بودند که محمد باشد و از بلده
دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شرع دیگر آمدند مع ذلک
چگونه حکم این آیه ثابت میشود و ادراک میگردد حال حکم
رجوع را ادراک فرمائید که بچه صریحی در خود فرقان نازل شده
و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده حال چه میفرمایید
اگر میفرمایند که آنحضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه
از آیه مستفاد میشود و همچنین اصحاب او هم رجعت

اصحاب قبل خواهند بود چنانچه از آیات مذکوره هم حجت
عباد قبل واضح و لائح است و اگر انکار کنند بر خلاف
حکم کتاب که حجت اکبر است قائل شده اند پس همین قسم
حکم رجع و بعث و حشر را در ایام ظهور مظاهر هویه ادراک نما
تا رجوع ارواح مقدسه را در اجساد صافیه منیره بعین
رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را
باب رحمت علم رحمانی پاک و منزه نمائی که شاید بقوت
یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی سبیل صبح هدایت را
از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری و دیگر معلوم آن
جناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه
بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیار عرش
باقی از سماء مشیت الهی نازل میگردند و جمیع بر امر
مبرم ربانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را
دارند چه جمیع از کاس محبت الهی شاربند و از اثمار
شجره توحید مرزوق لهذا مظاهر حق را دو مقام مقرر است

یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در انمقام اگر کل را
بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه
میفرماید لا نفرق بین احد من رسله زیرا که جمیع مردم را بتوحید
الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت
میدهند و کل بخلع نبوت فائزند و بردا مکرمت مفتخرانیت
که نقطه فرقان میفرماید اما النبیون فانا و همچنین میفرماید منم
ادم اول و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت
علوی هم فرموده اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید
ان مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیه و مخازن
لئالی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع
حکم و مطالع امرند و امر مقدس از حجبات کثرت و عوارض
تعدد است اینست که میفرماید و ما امرنا الا واحده و چون
امر واحد شد البته مظاهر امر هم واحد شدند و همچنین ائمه
دین و سراجهای یقین فرمودند اولنا محمد و اخرنا
محمد و اوسطنا محمد باری معلوم و محقق انجناب بوده

که جمیع انبیا هیاکل امر الله هستند که در قمائص مختلفه ظاهر
شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان
ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر
یک کلام ناطق و بر یک امر آمر اینست اتحاد آن جواهر
وجود و شموس غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این مظاهر
قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیا هستم صادق است و
همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل
و چون رجوع انبیا موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت
شد رجوع اولیا هم ثابت و محقق است و این رجوع اظهر از آنست
که بدلیل و برهان محتاج شود مثلا ملاحظه فرمائید از جمله انبیا
نوح بود که چون مبعوث بنبوت شد و بقیام الهی بر امر قیام فرمود
هر نفسی که باو مؤمن و بامر او مذعن شد او فی الحقیقه بحیات
جدیده مشرف شد و در حق او صادق میآمد حیات
بدیع و روح جدید زیرا که او قبل از ایمان بخدا و
عرفان مظهر نفس او کمال علایق را باموال و اسبا

متعلقه بدنیا از تحصیل زن و فرزند و اطعمه و اشربه و منا
ولکن داشته بقسمیکه اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ
زخارف و اسباب تعیش داشته و همت در تحصیل
اشیای فانیه گماشته و از این مراتب گذشته قبل از ورود
درجه ایمان بحدودات آباء و اجداد و اتباع آداب
و شرایع ایشان چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم بقتل ایشان میشد
شاید رضا میدادند و راضی بتغییر حرفی از امور تقلیدیه
که در میان قوم بود نمیشدند چنانچه همه قوم ندا را انا وجدنا
آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون برآوردند و
همین گروه با همه انجذابات محدوده و حدودات مذکوره
بمجرد آنکه صهبای ایمان را از کاس ایقان از ایادی
مظاهر سبحان مینوشیدند بالمرة تقلیب میشدند بقسمیکه از زن
و فرزند و اموال و اثقال و جان و ایمان بلکه از کل ماسوی
میگذشتند و بقسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق
صمدانی ایشان را اخذ مینمود که دنیا را و آنچه در آن

هست هرگاهی ندانسته ایا حکم خلق جدید و رجوع در اینها
نمیشود و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بعنایات
بدیع جدید الهی جان خود را بصد هزار حیله و تدبیر از موارد
هلاکت حفظ مینمودند بقسمیکه از خاری احتراز میجستند و از
روباهی فی المثل فرار مینمودند و بعد از شرف فوز اکبر
و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق مینمودند
بلکه نفوس مقدسشان از قفس تن بیزار و یکنفر از این جنود در
مقابل گروهی مقاتله مینمود مع ذلک چگونه میشود که اگر این
نفوس همان نفوس قبل باشند اینگونه امورات که مخالف عادات
بشریه و منافی هوای جسمانیه است از ایشان ظاهر شود باری
این مطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است
بقسمی اثار و افعال که بهیچ وجه شباهت باثار و افعال قبل
ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود اید چنانچه
اضطرابشان باطمینان تبدیل میشد و ظن بیقین تغییر مییافت و
خوف بجرئت مبادله میگشت اینست شأن اکسیر الهی که در یکحین

عباد را تقلیب صفر باید مثلا در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که
اگر در معدن خود از غلبه یبوست محفوظ بماند در مدت هفتاد
سنه بمقام ذهبی میرسد اگرچه بعضی خود نحاس را ذهب شنید
که بواسطه غلبه یبوست مریض شده و بمقام خود نرسید باری
در هر حال اکسیر کامل ماده نحاسی را در آنی بمقام ذهبی میرساند
و منازل هفتاد ساله را بآنی طی نماید ایا آن ذهب را
بعد میتوان گفت که نحاس است و یا بعالم ذهبی نرسیده
و حال آنکه محک در میان است و صفات ذهبی را از نحاس تمیز
معین و واضح مینماید همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی
در آنی عالم ترابی را طی نموده بعوالم قدسی قدم گذارند
و بقدمی از مکان امکان بلامکان الهی واصل شوند جهدی
باید تا باین اکسیر فائز شوی که در یک آن مغرب جهل را
بمشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را بصبح نورانی
فائز گرداند و بعید صحرای ظن را بچشمه قرب و یقین
دلالت کند و هیاکل فانیه را بر رضوان باقی مشرف فرماید

حال اگر در حق این ذهب حکم نحاسی صادق میاید در حق این
عباد هم حکم عباد قبل از فوز بایمان صادق و محقق است
ای برادر از این بیانات شافیه کافیه وافیه اسرار خلق
جدید و رجوع و بعث بی حجاب و نقاب ظاهر و هویداست
انشاء الله بتأییدات غیبیه جامه کهنه را از جسم و جان
دور کنی و بخلع جدیده باقیه مفتخر گردی اینست که در هر
ظهور بعد انفسیکه سبقت یافتند بایمان از کل من علی
الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند
و باعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتقاع جستند
حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب فائز شده اند
براین اصحاب ظهور بعد میشود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً
و امراً زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه
ظاهر و هویدا گشت مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض
باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق
گل بر او میشود دیگر در این مقام نظر بحدودات شاخه و

وهیئت آن نیست بلکه نظر برائحه و عطری است که در هر دو ظاهر
پس نظر را از حدودات ظاهره طاهر و منزه کن تا همه را یک
اسم و یک رسم و یک ذات و بحقیقت مشاهده نمائی و اسرار
رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه فرمائی قدری
تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه از جمیع جهات
بشریه و مشتهیات نفسیه بنفحات قدسیه آنحضرت پاک و
مقدس و منقطع گشتند و قبل از همه اهل ارض بشرف لقا که عین
لقاء الله بود فائز شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند
چنانچه شنیده اید که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه
جان نثار میفرمودند و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را
بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان رجعت شده چنانچه
ملاحظه فرموده اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود حضرت
الارباب علم انقطاع بر رفرف امتناع برافراشتند باری
این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک شجره
روئیده اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه و کل

و تلک من فضل الله یؤتیه من یشاء ارض مقدسه [illegible]

ارض نفی احتجاب از جوهر و تجرد اثبات در آئیم تا عوالم جمع
و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را ببصر که
مقدس از عناصر و اضداد است مشاهده کنیم و با علی
افق قرب و قدس حضرت معانی پرواز نمائیم پس از
این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید
و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت اول لا اول بر آن حکم
صدق طلعت اول بر طلعت آخر میشود زیرا که طلعت آخر
لا آخر قیام نمود بهمان امر که طلعت اول لا اول بر آن
قیام نموده است که نقطه بیان روح ما سواه فداه شموس
احدیه را بشمس مثال زده اند که اگر از اول لا اول الی
آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود حال
اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است
و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضا صحیح است و همچنین
از این بیان صادق میاید ذکر ختمیت بر طلعت بدء و بالعکس

زیرا انچه طلعت ختم بر ان قیام بنماید بعینه همان است
که جمال بدء بر ان قیام فرموده و این مطلب با اینکه چقدر
واضحست نزد شاربان صهبای علم و ایقان مع ذلک
چه مقدار از نفوس که بسبب عدم بلوغ باین مطلب بذکر
خاتم النبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع
شده اند با اینکه خود انحضرت فرمود اما النبیون فانا
و همچنین فرمودند منم ادم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر
شد مع ذلک تفکر نمینمایند بعد از انکه بر ان جمال ازلی
صادق میاید باینکه فرمودند منم ادم اول همین قسم صادق
میاید که بفرمایند منم ادم اخر و همچنانکه بدء انبیا را
که ادم باشد بخود نسبت دادند همین قسم ختم انبیا هم بان جمال
الهی نسبت داده میشود و این بسی واضحست که بعد از انکه
بدء النبیین بر انحضرت صادق است همان قسم ختم النبیین
صادق اید و باین مطلب جمیع اهل ارض در این ظهور ممتحن شده اند
چنانچه اکثری بهمین قول تمسک جسته از صاحب قول معرض

شده اند و نمیدانم که هم از اولیت و اخریت خلق بل فرق
جدا ادراک نموده اند اگر مقصود از اولیت و اخریت اولیت
و اخریت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی باخر نرسیده پس
چگونه اخریت بران ذات احدیت صادق میاید بلکه در
این رتبه اولیت نفس اخریت و اخریت نفس اولیت با
باری همان حیثیکه در اول لا اول صدق اخریت بران
مربی غیب و شهود میاید همان قسم هم بر مظاهر او صادق
میاید و در حیثیکه اسم اولیت صادق است همان حین اسم
اخریت صادق و در حیثیکه بر سریر احدیت جالسند همان
حین بر عرش ختمیت ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده
مینماید که مظهر اولیت و اخریت و ظاهریت و باطنیت و
بدئیت و ختمیت این ذوات مقدسه و ارواح مجرده نفس
الهیه هستند و اگر در هوای قدس کان الله و لم یکن معه
من شیء طایر شوی جمیع اسمارا در انساحت معدوم صرف
و مفقود بحت بینی و دیگر هیچ باین حجبات و اشارات

جبرئیل بیدلیل سبیل بجز بد طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران
نتواند حال قول حضرت امیر را درک نما که فرموده کشف
سبحات الجلال من غیر اشارة و از جمله سبحات مجلله علمای
عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع نظر بعدم ادراک شئون
وحب ریاست ظاهره تسلیم امر الله ننمایند بلکه گوش
نمیدهند تا نغمه الهی را بشنوند یجعلون اصابعهم فی اذانهم
و عباد هم چون ایشانرا من دون الله ولی خود اخذ
نموده اند و منتظر رد و قبول آن نفسهای مرده هستند زیرا
از خود بصر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند
میانه حق و باطل با آنکه همه انبیا و اصفیا و اولیا من
عند الله امر فرمودند که بچشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه
نمایند مع ذلک متقی نصیح انبیا نگشته تابع علمای خود
بوده و خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری
از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتبعوا المرسلین

جواب گویند که این همه علما و فضلا با این پایه ظاهره
و البته نقطه لطیفه نفهمیده اند و حق را از باطل ادراک
ننموده اند و تو و امثال تو ادراک نموده اید و نهایت تعجب
مینمایند از چنین قولی با اینکه اینهم سلف اکثر و اعظم و اکبر
و اکثر کثرت و لباس علم سبب و علت علم و صدق نشد
البته امم سابقه اولی و اسبق اند و با اینکه این فقره بسیار معلوم
و واضح است که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیه علمای
مردم را از سبیل حق منع مینمودند چنانچه در جمیع کتب و
صحف سماوی مذکور و مسطور است و احدی از انبیا
مبعوث نشد مگر آنکه محل بغض و انکار و رد و سب علما
گشت قاتلهم الله بما فعلوا من قبل و من بعد کانوا
یفعلون حال کدام سبحات جلال اعظم از این هیاکل
ضلال است و الله کشف آن اعظم امور است و خرقش
اکبر اعمال وفقنا الله و ایاکم یا معشر الروح لعلکم بذلک فی
زمن المستغاث توفقون و من لقاء الله فی ایامه لا

تحجبون

محتجبون و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات
مجلله است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همج
رعاع و جمیع باین حجبات محدوده و سبحات مجلله
عظیمه محتجب مانده اند آیا نغمه طیریه را نشنیده اند که
میفرماید الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن عبدالله
خاتم النبیین بودند حال ملاحظه فرما که چه قدر از
اسرار در سرادق علم الهی مستور است و چه مقدار
جواهر علم او در خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی
که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود و
فضای قضای او اعظم از آن است که به بیان تحدید شود
و یا طیر افئده از او طی نماید و تقدیرات قدریه او اکبر از آنست
که با دراک نفسی منتهی شود خلق او از اول لا اول بوده
و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی نهایة لا
نهایة خواهند بود و ابتدائی او را ندیده حال در همین
بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات

صدق میشمایند نغمه چنین نغمه جمال ازلی حسین بن علی را ادراک
نما که سلمان میفرماید که مضمون آن اینست بودم با الف
آدم که فاصله میان آدم با آدم بعد خمسین الف سنه بوده
با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم و تفصیلی ذکر نمیکند
تا آنکه میفرماید الف مره جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر
و کوچکتر از همه مثل غزوه خیبر بود که پدرم با کفار محاربه
و مجادله نمود حال اسرار ختم و رجع و لا اولیت و لا
آخریت صنع همه را از این دو روایت ادراک فرما
باری ای حبیب من مقدس است نغمه لاهوت که بالکل
و عقول ناسوت محدود شود نغمه وجود کجا تواند بعرصه
قدم گذارد اگر چه نفوس ضعیفه از عدم ادراک این
بیانات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث
نفی کنند بلی لایعرف ذلک الا اولوا الالباب قل
هو الختم الذی لیس لختمه فی الابداع و لا بدء له فی
الاختراع اذا یا ملاء الارض فی ظهورات البدء تجلیات

انتم تشهدون بسیار تعجب است که این قوم در بعضی از
مراتب که مطابق میل و هوای ایشانست متمسک بآیه منزله
در فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعضی که
مغایر هوای ایشانست بالمره اعراض مینمایند قل
افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما لکم کیف تحکمون
ما لا تشعرون مثل آنکه در کتاب مبین رب العالمین بعد از
ذکر خاتمیت فی قوله تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین
جمیع ناس را بلقای خود وعده فرموده چنانچه آیات
مدله بر لقای آن ملیک بقا در کتاب مذکور است و
بعضی از قبل ذکر شده و خدای واحد شاهد مقال است
که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از آن در فرقان
ذکر نیافته فهنیئاً لمن فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر الناس
کما انتم تشهدون و مع ذلک بحکم اول از امر ثانی
معرض گشته اند با آنکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است
در کتاب و قیامت هم بدلائل واضحه ثابت و محقق شد

که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقا
لقای جمال اوست در هیکل ظهور او و اذ انّه لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار و با جمیع این مطالب ثابته و بیانات
واضحه من حیث لا یشعر بذکر ختم متمسّک جسته اند و از موجد
ختم و بدء در یوم لقای او بالمرّه محتجب مانده اند و لو
یؤاخذ اللّه النّاس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من
دابّة و لکن یؤخّرهم الی اجل مسمّی و از همه این مراتب
چشم پوشیده اگر این قوم قطره از چشمه لطیف یفعل ما
یشاء و یحکم ما یرید میاشامیدند هیچ اینگونه اعتراضات
غیر مرضیه بر محل امر نمینمودند امر و قول و فعل در قبضه
قدرت اوست کلّ شیء فی قبضة قدرته اسیر و انّ
ذلک علیه سهل یسیر فاعلست آنچه را اراده نماید و حاکمست
آنچه میل فرماید من قال لم و بم فقد کفر و اگر این عباد
قدری بشعور بیایند از آنچه مرتکب شده اند هلاک میشوند
و بدستهای خود خود را بنار که مقرّ و مرجع ایشان است

راجع مینمایند آیات شنیده اند که میفرماید لایسئل عمّا
یفعل و با این بیانات چگونه میتوان جسارت نمود و
بر خلاف قول مشغول شد سبحان الله جهل و نادانی
عباد بمقامی رسیده که بعلم و اراده خود مقبل شده
از علم و اراده حق جلّ و عزّ معرض گشته اند حال انصاف
دهید اگر این عباد موقن بکلمات دریّه و اشارات قدسیّه
شوند حق را بفعل ما یشاء بدانند دیگر چگونه باین مزخرفات
تشبّث مینمایند و تمسّک میجویند بلکه آنچه میفرماید بجان اقرار
نمایند و مذعن شوند قسم بخدا که اگر تقدیرات مقدّره و
حکمتهای قدریه سبقت نیافته بود ارض جمیع این
عباد را معدوم نموده و لکن یؤخّرهم الی میقات
یوم معلوم باری هزار و دویست و هشتاد سنه از ظهور
نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در هر صباح
تلاوت فرقان نموده اند و هنوز بحرفی از مقصود
فائز نشده اند و خود قرائت میکنند بعضی آیات را که صریح

بر مطالب قدسیه و مظاهر عز صمدیه است مع ذلک
هیچ ادراک نموده اند و اینمدت اینقدر ادراک نشده
که مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری
ادراک معانی آن و بلوغ معارج اسرار آن بوده و الا تلاوت
بی معرفت را البته فائده کلی نباشد چنانچه شخصی در یومی
نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت و یوم
حشر و نشر و حساب بمیان آمد و اصرار مینمود که حساب خلایق
در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافت بعد قدری
از صور علمیه و شئونات حکمیه بقدر ادراک و فهم سائل
القا شد و بعد ذکر شد که اینمدت مگر تلاوت فرقان ننموده
و آیه مبارکه را که میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا
جان را ندیده اید و مقصود ملتفت نشده اید که معنی سؤال
چنان نیست که ادراک نموده اید بلکه سؤال بلسان و بیان
نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدل بر آنست و بعد میفرماید
یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام

اینست که از وجه حساب خلایق کشیده میشود و کفر و ایمان
و عصیان جمیع ظاهر میگردد چنانچه الیوم مشهود است
که سیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضحند
و اگر این عباد خالصا لله و طلبا لرضائه در آیات کتاب
ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که میطلبند البته ادراک نمایند
بقسمیکه جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در
آیات او ظاهر و مکشوف ادراک مینمایند حتی خروج
مظاهر اسما و صفات از اوطان و اعراض و انقباض
ملت و دولت و سکون و استقرار مظهر کلیه در ارض
معلوم مخصوص ولکن لا یعرف ذلک الا اولوا الالباب
ختم القول بما نزل علی محمد من قبل لیکون ختامه المسک
الذی یهدی الناس الی رضوان قدس منیر قال و
قوله الحق والله یدعو الی دار السلام و یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما
کانوا یعملون لیسبق هذا الفضل علی العالم و الحمد لله

رب العالمین بیانرا در هر مطلب ذکر نمودیم که شاید هر
نفسی از عالی و دانی از این بیانات بقدر و اندازه خود
قسمت و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک معانی عاجز
باشد از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کل اناس
مشربهم قسم بخدا که این حمامهٔ ترابی را غیر این نغمات نغمها
و جز این بیانات رموزها که هر نکته از آن مقدس است از
انچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیت الهی چه وقت
قرار گیرد و که عروسهای معانی بحجاب قصر روحانی
قدم ظهور بعرصه قدم گذارند و ما من امر الا بعد اذنه
و ما من قدرة الا بحوله و قوته و ما من اله الا هو له الخلق
والامر و کل بامره ینطقون و من اسرار الروح یتکلمون
از قبل دو مقام از برای شموس مشرقه از مشارق الهیه
بیان نمودیم یکی مقام توحید و رتبه تفرید چنانچه
از قبل ذکر شد لا نفرق بین احد منهم و مقام دیگر مقام
تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است

و در اینمقام هرکدام را هیکلی معیّن و امری مقرّر و ظهوری مقدّر و حدودی
مخصوص است چنانچه هرکدام باسمی موسوم و بوصفی موصوف
و بامری بدیع و شرعی جدید مأمورند چنانچه میفرماید تلک
الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض منهم من کلّم الله و رفع بعضهم
درجات و آتینا عیسی ابن مریم البیّنات و ایّدناه بروح
القدس نظر باختلاف این مراتب و مقامات است
که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی
ظاهر میشود و الّا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل
الهیّه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس
اطّلاع بر مقامات مذکوره نیافته‌اند اینست که در کلمات
مختلفهٔ آن هیاکل متّحده مضطرب و متزلزل میشوند
باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات
کلمات از اختلافات مقامات است اینست که در
مقام توحید و علوّ تجرید اطلاق ربوبیّت و الوهیّت
و احدیّت صرفه و هویّت بحته بر آن جواهر وجود شده و میشود

زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و بر کرسی بطون
الله واقف یعنی ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله
از جمالشان باهر چنانچه نغمات ربانیه از این هیاکل احدیه
ظاهر شده و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و
اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر
بحت و فنای بات از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید
انی عبد الله و ما انا الا بشر مثلکم و از این بیانات محققه مثبته
ادراک فرما مسائل خود را که سؤال نموده بودی تا در دین
الله راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیاء و اصفیا
متزلزل نشوی و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انی
انا الله حق است و ریبی در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن
شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله
وصفة الله در ارض ظاهر است که میفرماید و ما رمیت
اذ رمیت و لکن الله رمی و همچنین ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله و اگر نغمه انی رسول الله برآرند این نیز

صحیح است وسلی در آن نه چنانچه میفرماید ما کان محمد ابا
احد من رجالکم ولکن رسول الله و در این مقام همه مرسلند نزد
آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم
النبیین برآرند آنهم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی
نه زیرا که جمیع حکم یکذات و یک نفس و یکروح و یک جسد
و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و
آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی
و ساذج السواذج ازلیند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله
این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتهی رتبه عبودیت
ظاهر شده اند احدی را یارای آن نه که بآن نحو از عبودیت
در امکان ظاهر شود اینست که از آن جواهر وجود در مقام
استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج معانی
سلطان حقیقی اذکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد اگر درست
ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده
نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا

خود را عدم صرف دانسته اند و ذکر خود را در آن ساحت
شرک شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و
وجود است و این نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه ذکر
غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول
گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمه
او شنود و یا رجل در غیر سبیل او مشی نماید در این زمان
نسمة الله وزیده و روح الله احاطه نموده قلم از حرکت
ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته باری نظر باین مقام
ذکر ربوبیت و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام
رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام
باقتضای آن ذکری فرمودند و همه را نسبت بخود داده
از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه اینست
که آنچه بفرمایند و هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و
نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه
حق است و شبهه در آن نیست پس باید تفکر در این بیانات

که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر
غیبیه و مطالع قدسیه احدی را اضطراب و تزلزل دست
ندهد باری در کلمات شموس حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک
نشد باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان فرمایند
و رفع اشکال نمایند نه آنکه بعقل ناقص خود کلمات قدسیه را
تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای رد
و اعتراض گذارند چنانچه الیوم علما و فقهای عصر که بر مسند
علم و فضل نشسته اند و جهل را علم نام گذاشته اند و ظلم را
عدل نامیده اند اگر مجعولات خاطر خود را از شمس حقیقی
سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب
مثل خود ادراک نموده اند نشنوند البته نفی علم از آن معدن
و منبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی این واقع شد مثل آنکه مذکور
شد و سؤال از اهله که از سید وجود نمودند و آنحضرت
بامر الهی جواب فرمود که هی مواقیت للناس بعد از استماع
نفی علم از آن حضرت نمودند و همچنین در آیه روح که میفرماید

[illegible]

جواب مذکور شد کل فریاد و واویلا برآورند که جاهلیکه

نمیدانند روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی میدانند و الیوم

چون علمای عصر باسم آنحضرت متحیرند و آبای خود را بجهنم

مذعن دیده اند لهذا تقلیدا حکمش قبول دارند چنانچه اگر

انصاف باشد و الیوم در جواب امثال این مسائل چنین جواب

بشنوند البته رد نمایند و اعتراض کنند و همان سخنهای

قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند با اینکه آن جواهر وجود

مقدسند از کل این علمهای مجعوله و منزهند از جمیع این

کلمات محدوده و متعالیند از ادراک هر مدرکی کل این

علوم نزد آن علم کذب صرفست و جمیع اینها در آن کلمات

افک محض بلکه هرچه از آن معادن حکمت الهی و مخازن

علم صمدانی ظاهر میشود علم همان است و العلم نقطة کثرها الجاهلون

و دلیل بر آن و العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء آنست

این بیان بارع چون معنی علم را ادراک ننموده اند و فکر

مجهوله خود را که ناشی از مطالب جهل شده اسم از علم
گذاشته برسید علوم وارد آورده اند آنچه دیده اند و
شنیده اند مثلا در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و فضیلت
و خود را از صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را
رد و سب نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحا
و تصریحا مشهود است و این بنده چون ذکر او را بسیار
شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه
نمایم هر چند این بنده اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته
و ندارم ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و
مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او
ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت
داده شود باری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا آنکه شخصی
روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی بارشاد العوام است
در این بلد یافت میشود اگر چه از این اسم رائحه کبر و غرور
استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده

و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم
و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی سالک نبود و در تیه جهل و عمی
ساکن گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که پیغمبر ما
العلم تمام العلوم و القدرة و العزة تمام الخلق با وجود
این کتاب را طلب نموده چند روز معدود در نزد بنده بود
و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا مرتبه ثانی جائی
بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد
که قریب بیست علم او از پیش شرط معرفت معراج نوشته
و هیچ مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک
نموده باشد بمعرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد و از
جمله علوم علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را ذکر نموده
و ادراک این علوم فانیه مردوده را شرط ادراک
علوم باقیه قدسیه شمرده سبحان الله با این ادراک چه
اعتراضات و تهمتها که بهیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورده
فنعم ما قال متخصم درپی کسانی را که حق کرد این شعران

همهم طبق و بعضی از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم
و عقول ملتفت این مزخرفات نشده با آنکه بر هر صاحب
بصیرتی واضح و هویداست که آنکونه علمها لم یزل مردود
حق بوده و هست و چکونه علومیکه مردود است نزد علمای
حقیقی ادراک آن شرط ادراک معارج معراج میشود با آنکه
صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه حمل
نفرموده و قلب منیر آن سید لولاک از جمیع این اشارات
مقدس و منزه بوده چه خوب میکوید جمله ادراکات
بر خرهای لنک حق سوار باد پران چون خدنک
والبته هر کس بخواهد سر معراج را ادراک نماید و باخطر
از عرفان این بحر نوشد اکر هم این علوم نزد او باشد
یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار کرفته باشد
البته باید پاک و منزه نماید تا سر این امر در مرآت قلب او
تجلی نماید والیوم منغمسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فلک
حکمت ربانی مردم را از تحصیل این علوم نهی میفرمایند

وصدور غیرت شان بحمد الله منزه از این اشارات است و
مقدس از این حجابات حجاب اکبر را که میفرماید العلم حجاب
الاکبر بنار محبت یار سوختیم وخیمه دیگر بر افراختیم و باین
افتخار مینمائیم که الحمد لله سبحات جلال را بنار جمال محبوب
سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه بعلمی که
عالم باو متمسکیم و نه بمعلومی جز تجلی انوار او. [illegible]
بسیار متعجب شدم در این بیانات ندیدم مگر آنکه میخواهند
بمردم برسانند که جمیع این علوم نزد ایشان است
باوجود اینکه قسم بخدا نسیمی از ریاض علم الهی نشنیده
و بر حرفی از اسرار حکمت ربانی اطلاع نیافته بلکه اگر
معنی علم گفته شود البته مضطرب شود و جهل وجود او منعدم
گردد باوجود این قول سخیفه بی معنی چه دعویها که نما
از حسد نموده سبحان الله چه قدر متحیرم از مردمیکه باو گرویده
و تابع چنین شخصی گشته اند بر ابواب قناعت نموده و قفل
بسته اند و از رب الارباب معرض گشته اند و از نقطه

مثل و جمال گل بعیب زاغ و جمال کلاغ قناعت نموده
و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب فی الحقیقه
حیف است که قلم بتحریر و ذکر این مطالب مشغول شود و یا اوقات
مصروف بیان گردد و لیکن اگر تجلّی یافت میشد حق از باطل
و نور از ظلمت و شمس از ظلّ معلوم میآمد از جمله علومیکه این مرد
مدّعی بیان شده صنعت کیمیا است بسیار طالبم که سلطانی
و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم شهود
و از قول بفعل از ایشان طلب نماید و این بی علم فانی
بهم که دعوی این گونه علوم ننموده بلکه کون این علوم و فقدان
آنرا علّت علم و جهل ندانم با این مرد در همین فقره قیام نمایم
تا صدق و کذب معلوم شود و لیکن چه فائده از ناس
این زمان جز زخم سنان ندیده ام و غیر سم قاتل چیزی
نچشیده ام هنوز اثر حدید بر گردن باقی است و هنوز
علامت جفا از تمام بدن ظاهر و در مراتب علم و جهل و
عرفان و ایقان او در کتابیکه ترک نشد از آن امری دیگر

شده است که میفرماید ان شجرة الزقوم طعام الاثیم و بعد
بیانات دیگر میفرماید تا اینکه منتهی میشود باین ذق انک
انت العزیز الکریم ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف
او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب
خود از بابت خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده اثیم فی الکتاب
و عزیز بین الانعام و کریم فی الاسم تفکر کرده آیه مبارکه
نموده تا معنی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین
درست در لوح قلب ثبت شود با وجود این جمعی معتقد او
شده و از موسی علم و عدل اعراض نموده و بسامری جهل تمسک
جسته اند و از شمس معانی که در سماء لایزالی الهی مشرق است
معرض گشته اند و کان لم یکن انگاشته اند باری ای برادر
من لئالی علم ربانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رائحه ریحان
معنوی جز از گلزار حقیقی استشمام نشود و گلهای علوم
احدیه جز از مدینه قلوب صافیه نروید و البلد الطیب
یخرج نباته باذن ربه و الذی خبث لا یخرج الا نکدا و چون

مفهوم گشت که تعینات ورقا هویدا را احدی درک

ننماید الا اهلش لهذا بر هر نفسی لازم و واجب است

که مشکلات مسائل الهیه و معضلات اشارات مطالع قدسیه را

بر صاحبان افئده منیره و حاملان اسرار احدیه

عرضه دارد تا بتائیدات ربانی و افاضات الهی حل

مسائل شود نه بتائیدات علوم اکتسابی فاسئلوا

اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون ولکن ای برادر من شخص

مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت

سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که

محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از

جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر

شیطانی پاک و منزه فرماید و صدر را که سریر ورود

و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف

نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش

شبحیه و صور ظلیه مقدس گرداند بقسمیکه آثار حب و

وبغض در قلب نماند که مبادا آن حب او را بجهتی میل

میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری

باین دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده اند

و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند و با

در کل چون توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از علایق

تراب منقطع شود و بگسلد و رب الارباب در بندد

و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را

از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را

شعار خود نماید و از تکلم بیفایده احتراز کند چه زبان

ناریست افسرده و کثرت بیان سمی است هلاک کننده

نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و جسد را

بگدازد و اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی

ماند و غیبت را ضلالت شمرده و بان عرصه هرگز قدم

نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید

و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ

مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین
و متکبرین را نعمت شمرد و در اسحار باذکار مشغول شود
و بتمام همت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را
بنار حب و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق درگذرد
و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان
دریغ ندارد و رعایت حیوان منظور نماید تا چه رسد بانسان
و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت
خلق از حق احتراز بجوید و آنچه برای خود نمی پسندد
برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطئان
در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان
قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهولست
ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفق شود
و خمر بقا چشد و بملأ اعلی بشتابد و بسا مطیع و مؤمن
که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات
نیران مقر یابد باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه

واشارات محکمه آن است که سالک و طالب با مدد
خدا را افتاده و بغیر معبود را معدوم شمرد و این شرط
از صفات عاملین و محبت روحانیین است که در شرایط
مجاهدین و مشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت و
بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق
لفظ مجاهد در باره او صادق می آید و چون بحکم الذین
جاهدوا فینا مؤید شد البته ببشارت لنهدینهم سبلنا
مستبشر خواهد شد و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق
و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن شد
و نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شک او
ریب زایل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود او
احاطه نماید و در آن حین بشیر معنوی بشارت روحانی
از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و
روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و غنایا
و تاییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید

[illegible] پدید و چون
بدیع و قلب و فؤاد تازه می‌بیند و رجوع بآیات و صحف
آفاقیه و صفات مستوره انفسیه نماید و بعین الله بدیعه
در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول
مراتب عین الیقین و حق الیقین و نور الیقین و در جمیع
اشیا اسرار تجلی وحدانیه و آثار ظهور صمدانیه ملاحظه
کند قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج
تقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد رائحهٔ حق را از فرسنگهای
بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق
کل شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت
بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیز شود که حق را از باطل
چون شمس از ظل فرق گذارد و مثلا اگر نسیم حق از مشرق
ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البته استشمام
کند و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال
منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ما سوی

اشیا را و بد چنانچه اهل لولو را از حجر و انسان سعید را
از خزف و حرارت را از برودت و دماغ جان چون
از زکام کون و امکان پاک شد البته رائحه جانان را از
منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه بمصر ایقان حضرت
منان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن
شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار
ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه
تسبیح و تقدیس رب الارباب بگوش ظاهر و باطن شنود
و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید چه ذکر
نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که بامر
سلطان اسما و صفات در آن مدینه مقدر شده بی آب
رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبة الله بیفزاید در هر
گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل
هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لالهای بدیعش سر نار
موسوی ظاهر و از نفحات قدسیه اش نفخه روح القدسی

عطوفی با هر بی ذیب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید

در هر ورقش نعمتی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار

حکمت مخزون و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی

چنان بآن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند

دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را

از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در راس

هزار سنه او ازید او اقل تجدید شود و تزیین یابد پس ای

حبیب من باید جهدی نمود تا بآن مدینه واصل شویم و بعنایات

الهیه و تفقدات ربانیه کشف سبحات جلال نمائیم تا

باستقامت تمام جان پژمرده را در ره محبوب تازه

نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا بآن فوز فائز

شویم و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی مثلاً در

عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد

رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله

کتاب او که رجوع کل کتب بآن است و مهیمن است بر

جمیع کتب و در این مدن ارزاق مقدر است و نعم باقیه
مقرر غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشاند اهل تجرید
نعمت توحید عطا فرماید بی نصیبان از نصیب کرم نماید و
اورکان صحرای جهل را کاس علم عنایت کند و هدایت
و عنایت و علم و معرفت و بیان و ایقان کل من فی
السموات والارض در این مدن مکنون و مخزون گشته مثلا
فرقان از برای امت رسول حصن محکم بوده که در زمان او
هر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و رمح مخالفین و
ظنونات مجتثه و اشارات شرکیه محفوظ ماند و همچنین
مرزوق شد بفواکه طیبه احدیه و اثمار علم شجره الهیه از
انهار رقایق غیر آسن معرفت نوشید و خمر اسرار
توحید و تفرید چشید چنانچه جمیع ما یحتاج آن امت در احکام
دین و شریعت سید المرسلین در آن رضوان مبین موجود
و معین گشته و آن است حجت باقیه برای اهلش بعد از
نقطه فرقان زیرا مسلم است حکم آن و محقق الوقوع است

امران وجمیع مامور باتباع ان بوده‌اند ما ظهور بدیع

در سنهٔ ستین واینست که طالبان را برضوان وصال میرسانند

ومجاهدان ومهاجران را بسرادق قرب فائز فرماید

ودلیلی است محکم وحجتی است اعظم وغیر از این از روایات

وکتب واحادیث این فقره نیز احادیث وصاحبان

حدیث وجود و قولشان بحکم کتاب ثابت ومحقق شده

ودیگر انکه در احادیث اختلاف بسیار است وشبهه

بسیار خاتم نقطهٔ فرقان در اخر امر فرمودند که انی تارک

فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی با اینکه احادیث بسیار

از منبع رسالت ومعدن هدایت نازل شده بود با وجود

این جز ذکر کتاب چیزی نفرمودند واین اسباب اعظم

ودلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد

باشد تا یوم معاد حال بچشم انصاف وقلب طاهر

ونفس زکیه ملاحظه فرمایند که در کتاب خدا که مسلم بین

طرفین است از عامه وخاصه صراحت برای معرفت

عباد قرار فرموده باید بنده وشما دکل من علی
الارض بنور ان تمسک جسته حق را از باطل وضلالت را
از هدایت تمیز دهیم وفرق گذاریم زیرا که حجت منحصر شده
در دو یکی کتاب ودیگر عترت عترت که از میان رفته
پس منحصر شد بکتاب واول کتاب میفرماید الم ذلک
الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین در حروف مقطعه فواتح
اسرار هویه مستور گشته ولئالی احدیه در صدف حروف
مخزون شده که انتقام مجال ذکر ان نه ولکن بر حسب
ظاهر مقصود خود انحضرت است که با وخطاب میفرماید
یا محمد این کتاب منزل از سماء احدیه نیست ریبی و
شکی در ان هدایتی است برای پرهیزکاران الاحظه فرمایند
که چنین فرقان را مقرر و مقدر فرموده برای هدایت
کل من فی السموات والارض ونفس ان ذات احدیه
وغیب هویه شهادت داده بر انکه شک وشبهه در ان
نیست که هادی عباد است الی یوم معاد ایا انصاف

بست ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیت آن داده
حکم بر حقیت آن فرموده این عباد در آن شک نمایند
و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول
معارج معرفت قرار فرموده از آن اعراض نمایند و امر
دیگر طلب نمایند و یا بحرف مزخرف ناس تمسک نمایند
که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر شده و حال آنکه اگر
امری و یا احداثی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای
هدایت خلق بود البته در آیه مذکور میشد باری باید از
امر مبرم الهی و از تقدیر مقدر صمدانی که در آیه ذکر شد
تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را مصدق شویم چه اگر تصدیق
این کتب را ننمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده چنانچه
واضحست که هر نفس تصدیق فرقان نمود فی الحقیقه
مصدق کتب قبل از فرقان هم بوده و این معانی از
ظاهر آیه مستفاد میشود و اگر معانی مستوره آن ذکر
شود و اسرار مکنونه آن بیان گردد البته زمان بآخر

نرساند و کون حمل نماید و کان الله علی ما اقول شهیدا و
همچنین در جای دیگر میفرماید و ان کنتم فی ریب مما نزلنا
علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون
الله ان کنتم صادقین که ترجمهٔ ظاهر ان اینست اگر
بوده باشید شما در شک و شبهه در انچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود
محمد پس بیارید سوره بمثل این سور منزله و بخوانید شهدای
خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال
سوره اگر هستید راست گویان حال ملاحظه فرمائید چه
مقدار عظیم است شأن ایات و بزرگست قدر ان که
حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت
نافذه را بان ختم فرموده و هیچ شیء را ان سلطان
احدیه در اظهار حجت خود بان شریک نفرموده چه حیات
حجج و دلائل آیات بمنزلهٔ شمس است و سوای ان بمنزلهٔ
نجوم و ان است حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضیء
از جانب سلطان حقیقی در میان عباد و هیچ فضلی بان

نرسد و هیچ امری بران سبقت نگیرد و لئالی الهیه را
و مخزن اسرار احدیه و انست خیط محکم و حبل مستحکم و
عروه وثقی و نور لایطفی شریعه معارف الهیه ازان در
جریانست و نار حکمت بالغه صمدانیه ازان در فوران
این ناریست که در یکحین دو اثر ازان ظاهر است در
مقبلین حرارت حب احداث نماید و در معرضین برودت
غفلت آورد ای رفیق باید از امر الهی نگذریم و بآنچه حجت
خود قرار فرموده راضی شویم و سر نهیم خلاصه حجت و
برهان این ایه منزله اعظم از آن است که این علیل تواند
اقامه دلیل نماید والله یقول الحق و هو یهدی السبیل
و هو القاهر فوق عباده و هو العزیز الجمیل و همچنین
میفرماید تلک ایات الله نتلوها علیک بالحق
فبای حدیث بعد الله و ایاته یؤمنون میفرماید اینست
ایات منزله از سماء هویه میخوانیم بر شما پس بکدام
سخن بعد از ظهور حق و نزول ایات او ایمان میاورید

اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی میفهمی که هرگز مظهری اکبر از
انبیا نبوده و حجتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در
ارض ظاهر نشده بلکه اعظم ازین حجت حجتی ممکن نه الّا
ما شاء ربک و در جای دیگر میفرماید ویل لکل افاک اثیم
یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره
بعذاب الیم یعنی وای بر افاک کننده گناه کار که میشنود آیات
نازله از سماء مشیت الهیه را که خوانده میشود بر او پس
استکبار مینماید گویا نشنیده از آن پس بشارت ده او را
بعذابی دردناک اشارت همین آیه کل من فی السموات
والارض را کفایت میکند لو کان الناس فی آیات الله یتفکرون
یتفرسون چنانچه الیوم مشهود میشود که اگر از آیات الهیه قرائت
شود احدی اعتنا ندارد گویا پست ترین امر نزد ایشان
آیات الهیه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده
و نخواهد بود بگو با ایشان ای بیخبران میگوئید آنچه را قبل
پدران شما گفته اگر ایشان ثمری از شجره اعراض بردند

شما هم خواهید دید و عنقریب با آبای خود در نار مستقر خواهید
یافت فالنار مثوىهم فبئس مثوى الظالمين و در جای دیگر میفرماید
واذا علم من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا اولئک لهم عذاب
مهین یعنی در وقتیکه عالم شود از آیات ما شیئی را اخذ مینماید
آنرا از روی استهزا از برای ایشان است عذابی خوار کننده
از جمله استهزا این بود که میگفتند معجزه دیگر ظاهر نما و برهان
دیگر بیاور آن یکی فاسقط علینا کسفا من السماء میگفت و دیگر
ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء
مذکور میداشت مثل یهودان عهد موسی که تبدیل نمودند
مائده سماویه را باشیای خبیثه سیر و پیاز آن قوم هم طلب
تبدیل مینمودند این آیات منزله را بظنونات نجسه کثیفه چنانچه
الیوم مشاهده میشود که مائده معنویه از سماء رحمت الهیه و
غمام مکرمت سبحانیه نازل است و بحر حیوان در رضوان
جنان بامر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع چون
کلاب بر جیفه مجتمع آمده اند و برکه شور که ملح اجاج است

قانع گشته اند سبحان الله کمال تحیر حاصل است از عبادیکه
بعد از ارتفاع اعلام مدلول طلب دلیل مینمایند و بعد از ظهور
شمس معلوم باشارات علم متمسک جسته اند مثل انست که
از آفتاب در اثبات نور او حجت طلبند و یا از باران نیسان
در اثبات فیضش برهان جویند حجت آفتاب نور او است
که اشراق نموده و عالم را فرا گرفته و برهان نیسان جود
اوست که عالم را بردای جدید تازه فرموده بلی کور
از آفتاب جز گرمی حاصلی نبرد و ارض جرز از رحمت نیسان
فضلی احصا ننماید عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز
نقشی که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا و در جای
دیگر میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا
ان قالوا ائتوا بآبائنا ان کنتم صادقین یعنی در وقتیکه
تلاوت کرده میشود بر ایشان آیات نافذ حجت ایشان
مگر آنکه گویند بیاورید پدرهای ما را اگر هستید راستگویان
مشاهده نما که چه حجتها بران رحمتهای کامله واسعه میگرفتند

بابائی که حرفی از آن اعظم است از خلق سموات و ارض
و مردگان وادی نفس و هوی را بروح ایمان زنده
میفرماید استهزا مینمودند و میگفتند پدرهای ما را از قبر
بیرون آر این بود اعراض و استکبار قوم و هر کدام از
این آیات برای کل من علی الارض حجتی است محکم و
برهانیست معظم که جمیع ارض را کفایت میکند لو انتم فی
آیات الله تتفکرون و در همین آیه مذکوره لئالی اسرار
مکنونست اگر فی الجمله دردی یافت شود دوا میرسد
گوش بحرفهای مزخرف عباد مدهید که میگویند کتاب
و آیات از برای عوام حجت نمیشود زیرا که نمی فهمند و ادراک
نمیکنند با اینکه این قرآن حجت است بر شرق و غرب
عالم اگر قوه ادراک آن در مردم نبود چگونه حجت بر
کل واقع میشد از این قسم امر بمعرفت الهیه هم نفسی مکلف
نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از عرفان کتاب
اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند باری این

سخن بغایت لغو و غیر معقول است همه از روی کبر و غرور
گفته میشود که مردم را از ریاض رضای الهی دور کنند و زمام
انها را محکم حفظ نمایند با اینکه نزد حق این عوام از علمای
ایشان که از حق اعراض نموده اند بغایت مقبولتر و پسندیده
ترند و فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمامات معنویه هیچ
دخلی بعلم ظاهری ندارد و این منوط بصفای قلب و تزکیه
نفوس و فراغت روح است چنانچه حال عبادی چند موجود
که حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر رفرف علم جالسند و از
سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان بگلهای حکمت و لالهای
معرفت تزیین یافته فطوبی للمخلصین من انوار یوم عظیم
و همچنین میفرماید والذین کفروا بایات الله و لقائه اولئک
یئسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید
و یقولون ائنا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون مضمون این
ایه را بصحت مشاهده فرمایید که بعد از تنزیل ایات
چه میگفتند ایا ما ترک کننده ایم خدایان خود را برای شاعر مجنونی

مجنون که آنحضرت را شاعر نامیدند و با آیات الهیه سخریه مینمودند
و میگفتند این کلمات اساطیر الاولین است یعنی کلماتیست که قبل گفته
شده و محمد آن کلمات را ترکیب نمود و میگوید از خدا است
چنانچه الیوم مثل همان را شنیده اید که نسبت باین مرمی میدهند
میگویند که این کلمات را با کلمات قبل ترکیب نموده یا کلماتیست مخلوط
قد کبر قولهم و صغر شأنهم و حدیثهم اینست که بعد از این انکار را از عقب جعل
که مذکور شد گفتند بعد از موسی و عیسی سوای کتب نباید نبی
مستقل که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود و باید شخصی بیاید که مکمل شریعت
قبل باشد این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و مدل بر عدم
انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد و لقد جائکم یوسف من
قبل بالبینات فما زلتم فی شک مما جائکم به حتی اذا هلک قلتم لن
یبعث الله من بعده رسولا کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب
و تحقیق آمد شما را یوسف از پیش با بینه ها پس بودید تو در
در شک از آنچه آمد شما را با آن تا چون هلاک شد گفتید
مبعوث نمیکند خدا بعد از او رسولی را این چنین اضلال

میکنند خدا کسی را که اوست اسراف کننده و شک
آورنده بپروردگار خود پس از این ادراک فرمائید
و یقین کنید که در هر عصر امم آن عهد با یه از کتاب تمسک
جسته از اینگونه حرفهای مزخرف میگفتند که دیگر نبی نباید
در ابداع بیاید مثل آنکه اهل انجیل را که مذکور شده حتی
این استدلال بان نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمیشود و
پیغمبری مستقل مبعوث نگردد الا برای اثبات شریعت انجیل
و اکثری از ملل مبتلا باین مرض روحی شده اند چنانچه ملل
فرقان را می بینی که چگونه مثل امم قبل بذکر خاتم النبیین
محتجب گشته اند با آنکه خود مقر اند بر آیه که ما یعلم تأویله
الا الله و الراسخون فی العلم بعد که راسخ در علوم و امها
و نفسها و ذاتها و جوهرها بیان میفرماید که قدری نفحات
هوای ایشان واقع میشود انصاف که میشنوی که چه میگویند
و چه میکنند و حیث اینها مگر از رؤسای ناس در دین
یعنی انفسانیکه الهی بجز هوی اخذ نکرده اند و بغیر ذهب

مذهبی نیافته اند و محجبات علم محجب گشته اند و بضلالت
ان گمراه شده اند چنانچه بتصریح تام رب الانام میفرماید
افرایت من اتخذ الهه هویه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه
و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله
افلا تذکرون یعنی آیا دیدی آن غافل را که گرفت خدای
خود خواهشهای نفس خود را و اضلال کرد او را خدا بر علمی
و مهر نهاد بر گوش و دلش و گردانید بر چشمش پرده پس
که هدایت میکند او را از بعد خدا آیا پند نمی گیرید و در
معنی و اضله الله علی علم اگرچه در ظاهر است که ذکر شده
ولیکن نزد این فانی مقصود از آیه علمای عصرند که اعراض
از جمال حق نمودند و بعلوم خود که از نفس و هوی ناشی
گشته متمسک شده بر نبأ الهی و امر او احتجاج مینمودند
قل هو نبأ عظیم انتم عنه معرضون و همچنین میفرماید
و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا ما هذا الا رجل یرید ان
یصدکم عما کان یعبد آباؤکم و قالوا ما هذا الا افک مفتری

والحق یقول و چون خوانده شود بر ایشان یعنی بر آن کفره
فجره آیات قدسیه احدیه گویند آن مشرکان از حق بیخبران
نیست این رسول پروردگار مگر مردیکه میخواهد منع کند
شما را از آنچه که میپرستیدند آنرا پدرهای شما و دیگر گفتند
نیست این مگر کذبی افترا کرده شده بشنوید ندای قدس الهی
و نوای خوش صمدانی را که چگونه در توبیخ انذار فرموده
مکذبین آیات را و بیزاری جسته منکرین کلمات قدسیه را
و بعد ناس را ملاحظه فرمایید از کوثر قرب و اعراض و
استکبار [illegible] ما ترا بر انتحال قدس با آنکه این جوهر
لطف و کرم مهیا کل عدم را بعرصه قدم هدایت میفرمود
و آن فقیران حقیقی را بشریعه قدسیه غنا و دلالت [illegible]
مع ذلک بعضی میگفتند این نیست افترا کننده بر
پروردگار عالمیان و بعضی میگفتند این منع کننده است
ناس را از شریعه دین و ایمان و برخی نسبت جنون
میدادند و امثال ذلک چنانچه الیوم مشاهده میکنند

چه سخنهای لغو که بآن جوهر بقا گفته اند و چه نسبتها و خطاها
که بآن منبع و معدن عصمت داده اند با آنکه در کتاب
الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات
انذار فرموده مکذّبین و معرضین آیات منزله را و بشارت
فرموده مقبلین آنرا با وجود این چه قدر اعتراضات که بر
آیات منزله از سموات قدسیّه بدعیه نموده اند و حال
آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوّه سمع اکوان چنین
عنایتی نشنیده که آیات بمثابه غیث نیسانی از غمام
رحمت رحمانی جاری و نازل شود و چه که انبیای
اولو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون
شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در
دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصا گشته و
از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی
احصا ننموده چنانچه بیست مجلّد الآن بدست میاید و چه
مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج

شده و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده
ای برادر باید چشم گشوده و تفکر نموده و ملتجی بمظاهر الهیه شد
که شاید از مواعظ واضحه کتاب پند گیریم و از نصایح
مذکوره در الواح متنبه شویم اعتراض بر منزل آیات
نکنیم امرش را بجان تسلیم کنیم و حکمش را بتمام جان
و روان قبول نمائیم و مذعن شویم که شاید در فضای رحمت
وارد شویم و در شاطی فضل مسکن نمائیم و انه لعباده
لغفور رحیم و همچنین میفرماید قل یا اهل الکتاب هل تنقمون
منا الا ان امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من
قبل و ان اکثرکم فاسقون چه قدر واضح است مقصود
در این آیه و چه مبرهن است حجیت آیات منزله و این
آیه در وقتی نازل شد که کفار باسلام اذیت مینمودند
و نسبت کفر میدادند چنانچه نسبت میدادند باصحاب
آنحضرت که بخدا کافر شده اید و بساحری کذابی مؤمن
و موقن گشته اید و در صدر اسلام که هنوز امر بحسب

ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان
آنحضرت را ملاقات مینمودند نهایت اذیت و زجر
و رجم و سبّ بر آن مقبلین الی الله معمول میداشتند
در اینوقت این آیه مبارکه از سماء احدیه نازل شد برهانی
واضح و دلیلی لائح و تعلیم فرمود اصحاب آنحضرت را
که بگویید بکافران و مشرکان که آیا اذیت میکنید ما را
و ستم مینمایید و عملی از ما صادر نشد مگر آنکه ایمان آوردیم
بخدا و بآیاتیکه نازل شد بر ما از لسان محمد و همچنین آیاتیکه
نازل شد بر انبیای او از قبل که مقصود نیست تقصیری از ما
مگر آنکه آیات جدیده بدیعه الهیه را که بر محمد نازل شد
و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را
من عندالله دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم و این
دلیلی است که سلطان احدیه تعلیم فرموده عباد خود را
مع ذلک آیا جایز است این آیات بدیعه که احاطه فرموده
شرق و غرب را از آن معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند

ویا آنکه مؤمن شوند منزل آیات را باین استدلال که خود
فرموده مقرّین را از اهل ایمان محسوب نفرماید حاشا ثمّ
حاشا که مقبلین و مقرّین آیات احدیّه را از ابواب رحمت
خود براند و متمسّکین بحجّت مثبته را تهدید بقهر نماید اذ انّه
مثبت الحقّ بآیاته و محقّق الامر بکلماته و انّه لهو المقتدر
المهیمن القدیر و همچنین میفرماید و لو نزّلنا علیک کتاباً
فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الّذین کفروا ان هذا الّا
سحر مبین و اکثری آیات فرقانیّه مدلّ و مشعر بر همین مطلب است
و این بنده اختصار نمودم باین آیات مذکوره و حال ملاحظه
فرمایند که در جمیع کتاب جز آیات را که حجّت قرار فرموده
برای معرفت مظاهر جمال خود دیگر امری ذکر شده تا بآن
متمسّک شوند و اعتراض نمایند بلکه در همه موارد در منکرین
آیات و استهزا کننده آن وعده نار فرموده اند چنانچه
معلوم شد حال اگر کسی بیاید بکرورها از آیات و خطب
و صحائف و مناجات بی آنکه بتعلیم اخذ نموده باشد

ایا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود و از این فیض الهی محروم
شد و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد
ظلمانی ایا متمسک میشوند که بفلان حدیث تمسک جستیم و
چون معنی انرا بظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر امر اعتراض
نمودیم و از شرایع حق دور گشتیم ایا نشنیده اید که از جمله
علت اینکه بعضی از انبیا اولو العزم بودند نزول کتاب
بود بر انها و این مسلم است با وجود این چگونه جایز است
که بر صاحب کتب که چندین مجلدات از او ظاهر شده
بحرفهای فلان مرو که از روی جهل بعضی کلمات برای
القای شبهه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر
شده برای اغفال عباد و اضلال من فی البلاد
پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی بهره گردند
و از همه این مراتب گذشته ایا از این نفس قدسی و نفس
رحمانی احتراز جویند و او باز نمایند نمیدانم بکه تمسک
جویند و بکدام وجه اقبال کنند بلی ولکل وجهة هو مولیها

فقد هدیناک السبیلین فی هذین المنهجین ثم امش علی ما تختار
لنفسک و هذا قول الحق و ما بعد الحق الا الضلال و از جمله
ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویه
در هیکل بشریه ظاهر میشد بعضی از مردم که معروف نبودند
و علاقه بدنیا و جهتی نداشتند از ضیاء شمس نبوت مستضیئ
و با نوار قمر هدایت مهتدی میشدند و بلقاء الله فائز میگشتند
لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء مینمودند
چنانچه از لسان آن کفره آیات میفرماید فقال الملأ الذین کفروا
من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا و ما نریک اتبعک الا
الذین هم اراذلنا بادی الرای و ما نری لکم علینا من فضل بل
نظنکم کاذبین اعتراض مینمودند و بان مظاهر قدسیه
میگفتند که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما که اعتنائی
بشان ایشان نیست و مقصود شان این بوده که علما و اغنیا
و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و باین دلیل و
امثال آن استدلال بر بطلان من له الحق مینمودند

واما در ایام ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین
و فضلای کاملین و فقهای بالغین از کاس قرب و وصال
مرزوق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان
در سبیل جانان گذشتند بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که
شاید سبب استقامت نفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه
شود از انجمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور
شدند لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقر
علی کرسی صمدانیته و جناب آقا سید یحیی که وحید عصر
و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی
و ملا سعید بارفروشی و ملا نعمة الله مازندرانی و ملا یوسف
اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی
و ملا مهدی کندی و برادر او و ملا باقر و ملا عبد الخالق یزدی
و ملا علی برقانی و امثال آنها که قریب چهار صد نفر بودند که
اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده جمیع اینها
مهتدی و مقر و مذعن گشتند برای آن شمس ظهور حقیقتی که

اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذی الجلال
پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق
نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند تا سینهاشان
محل تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان
مشرکین چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرده
آشامید و سیفی نماند مگر آنکه بگردنهاشان ممسوح گشت
و دلیل برصدق قولشان فعلشان بس آیا شهادت این
نفوس قدسیه که باین طریق جان در راه دوست دادند
که همه عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت
نمیکند برای این عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را
بدرهمی دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوثر
قرب را بچشمهای شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال
ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود که کل بزخارف
دنیا مشغول شده اند و از رب اعلی دور مانده حال
انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموع است

که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان
مطابق بنحویکه ثابت العقول فی افعالهم و متحیرت النفوس
فی اصطبارهم و با حکمت اجسادهم و با شهادت این [illegible]
که بجز هوای نفس نفسی برنیارند و از قفس ظنونات باطله
نجاتی نیافته اند و در یوم سر از فراش برندارند مگر
چون خفاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند
و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دنیه
کوشند بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی
غافل شده اند روز بجان در تلاش معاش شند و شب
در تزیین اسباب فراش ایا در هیچ شرع و ملتی
جائز است که با عراض این نفوس محدوده متمسک
شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم
و رسم و ننگ و نام در رضای حق گذشته اند
انغفال نمایند ایا نبود که از قبل امر سید الشهداء اعظم
امور و اکبر دلیل بر حقیت آنحضرت میشمردند و میگفتند

حامل

عالم چنین امری اتفاق نیفتاده و حتی این استقامت و
ظهور ظاهر نشده با اینکه امر آنحضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد
نیافت ولکن این انوار مقدسه بحدی مستقیم میگذرند
که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و چه
عشق و حب و محبت و ذوق که جان رایگان در سبیل
سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است
با وجود این چگونه این امر را سهل شمرند آیا در هیچ
عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و اگر این اصحاب
مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها
طالب عزت و مکنت و ثروت بودند و آیا مقصودی
جز رضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب با این
آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است
که دعوی حق نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع
من علی الارض حجت کافی و دلیل وافی است لو کان
الناس فی اسرار الامر یتفکرون و سیعلم الذین ظلموا

[illegible] علامت صدق و
کذب در کتاب معلوم و مقرر شده باید ادعا و عادی
کل عباد باین محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب
تمیز دهد اینست که میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادقین
حال ملاحظه فرمایند باین شهدای صادق که نص کتاب
شاهد بر صدق قول ایشانست چنانچه دیده اید که همه جان
و مال و زن و فرزند و کل ما یملک را انفاق نموده اند و
با علی غرف رضوان عروج فرموده اند شهادت این
طلعات عالیه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی
مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب
از مذهب گذشته اند و برای جلوس بر صدر از اول
ما صدر احتراز جسته اند بر بطلان این نور لائح جائز
و مقبول است با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته اند
و انقدر ادراک نموده اند که از ذره از اعتبار ظاهری
ملکی در سبیل دین الهی نگذشتند تا چه رسد بجان و مال

و غیره حال ملاحظه فرمایند که چگونه محک الهی بعضی
کتاب تفصیل نمود و خالص را از غش تمیز داده و معذلک
هنوز شاعر نشده اند و در نوم غفلت بکسب دنیای فانیه
و ریاست ظاهره مشغول شده اند یا ابن الانسان قد مضی
علیک ایام و اشتغلت فیها بما تهوی به نفسک من الظنون
والاوهام الی متی تکون راقدا علی بساطک فارفع رأسک
عن النوم فان الشمس قد ارتفعت فی وسط الزوال
لعل تشرق علیک بانوار الجمال و السلام و لکن معلوم
باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچیک ریاست ظاهره
نداشته اند چه که محال است علمای مقتدر معروف عصر
که بر صدر حکم جالسند و بر سریر امر ساکن تابع حق شوند الا
من شاء ربک چنین امری در عالم ظهور ننموده الا قلیلی و
قلیل من عبادی الشکور چنانچه در این عهد احدی از
علمای مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال
ننمودند بلکه بتمام بغض و انکار در دفع کوشیدند بشأنی که

[illegible]
ماسواه فداه بخصوص جمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر
فرموده‌اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در
توقیع او بتفصیل ذکر فرموده‌اند فاعتبروا یا اولی الابصار
و مقصود از این ذکران بود که مبادا اهل بیان در ظهور
مستغاث فی القیمة الاخری اعتراض نمایند که در ظهور
بیان جمعی از علما موقن گشته‌اند چرا در این ظهور نشد
و نعوذ بالله متمسک باینگونه مزخرفات شوند و از جمال
الهی محروم گردند ولی این علما که مذکور شد اکثری معروف
نبودند و بفضل الله از ریاست ظاهره و زخارف فانیه
جمیع مقدس و منزه بودند ذلک من فضل الله یؤتیه
من یشاء. و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین و لائح
و مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که
با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض
از وضیع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان

ورجعت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کل
استماع نمودند و از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند
و اعتنا نفرمودند آیا میشود این بغیر امر الهی و مشیت مقدسه
ربانی قسم بخدا اگر کسی فکر چنین خیال چنین امری نماید
فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی
باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید مگر باذن الهی باشد و قلبش
متصل بفیوضات رحمانی و نفسش مطمئن بعنایات ربانی
آیا این را بچه حمل میکنند آیا بجنون نسبت میدهند چنانچه
بانبیای قبل دادند و یا میگویند برای ریاست ظاهره
و جمع زخارف دنیای فانیه این امور را متعرض شده اند
سبحان الله در اول کتاب خود که انرا قیوم الاسما
نامیده و اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار
از شهادت خود میدهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده اند
یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السب فی
سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک و کفی بالله

لعلّی معتصماً قدیماً و همچنین در تفسیرها، تمنّای شهادت
خود را نموده اند کما فی سمعت منادیاً ینادی فی سرّی
افداحب الاشیاء الیک فی سبیل الله کما فدی الحسین
علیه السلام فی سبیلی و لولا کنت ناظراً بذلک السرّ
الواقع فوالذی نفسی بیده لو اجتمعوا ملوک الارض
لن یقدروا ان یاخذوا منی حرفاً فکیف عبید الذی
لیس لهم شأن بذلک و انهم مطرودون الی ان قال
لیعلم الکل مقام صبری و رضائی و فدائی فی سبیل الله
ای اصحاب این بیان آیا میتوان نسبت داد که در غیر
صراط الهی مشی مینماید و یا بغیر رضای او امری طلب
نموده در همین آیه نسیم انقطاع مکنون شده که اگر
بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از
روان در گذرند حال ملاحظه نمائید که چه قدر ناس
نشناسند و بغایت حق ناشناس که چشم از جمیع اینها
پوشیده اند و بتقیید دزدی چند که از ظلمات اوهان

اهل مسلمانان میاید میدوند و با وجود این خوشیهای غیر
لا نقص که بمطالع قدسیه میدهند که آنست ذکر آنکه گفت ان
ایدی الذین هم کفروا و اعرضوا عن لقاء الله فی یوم
القیمه وعدهم الله بما شرکهم و اعد لهم فی الاخرة عذابا
تحرق به اجسادهم و ارواحهم ذلک بانهم قالوا ان الله
لم یکن قادرا علی شیء و کانت یده عن الفضل مغلولة و
استقامت بر امر حق است بزرگ و برهانی است عظیم
چنانچه خاتم انبیا فرمودند شیبتنی الایتین یعنی پیر نمود
مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است
چنانچه میفرماید فاستقم کما امرت حال ملاحظه فرمایید
که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه تبلیغ
امرالله فرمود و چه قدر استقامت از آن جمال احدیت
ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند
حاصلی نبخشید آنچه ایذا بر این سدره طوبی وارد میآوردند
شوقش بیشتر و نار حبش مشتعل تر میشد چنانچه این فقرات

و اضحست واحدی انکار ندارد تا آنکه بالاخره جان را
درباخت و برفیق اعلی شتافت و از جمله دلائل ظهور
غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر
معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه آن جمال
ازلی در شیراز در سنهٔ ستین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند
مع ذلک باندک زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار
از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد بقسمی که
از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس
لاهوتی هویدا گشت و چه مقدار قلوب صافیهٔ رقیقه که از
آن شمس ازلیه حکایت نمودند و چه قدر رشحات علمی از
آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را با آنکه در
هر بلد و مدینه جمیع علما و اعزه بر منع و ردّ ایشان بر
خاستند و کمر غلّ و حسد و ظلم بر دفعشان بستند و چه
نفوس قدسیه را که جواهر عدل بودند بنسبت ظلم کشتند
و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود

ببدترین عذاب هلاک نمودند مع ذلک هر یک از
آن وجودات تا دم مرگ بذکر الله مشغول بودند و در
هوای تسلیم و رضا طائر و بعضی این وجودات را
تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده‌اش
مرادی نخواستند و بجز امرش امری نخواستند رضا برضایش
دادند و دل بخواهش بستند حال قدری تفکر نمائید آیا
چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده
و جمیع این قلوب منزه و نفوس مقدسه بکمال رضا در
موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت جز شکر از ایشان
ظاهر نه و در مواطن بلا جز رضا از ایشان مشهود نه و این
رتبه هم معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار غل و بغض
و عداوت باین اصحاب داشتند چنانچه اذیت و ایذای
آن طلعات قدسی معنوی را علت فوز و رستگاری و سبب
فلاح و نجاح ابدی میدانستند آیا هرگز در هیچ تاریخی
از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شده و آیا

چنین ضوضائی درمیان عباد ظاهر گشت و با شهید ایذا
و اذیت محل لعن جمیع ناس شدند و محل ملامت جمیع
عباد و گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد
و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت باری در
جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده تفکر فرمائید
تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا بعنایت رحمن
روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان
مستریح و جالس شوید خدای واحد شاهد است که اگر
فی الجمله تفکر نمائید علاوه بر همه مطالب مقرره و دلائل
مذکوره همین رد و سبّ و لعن اهل ارض بر این فوارس
میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجت بر حقیت
ایشان است و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع
مردم از علما و فضلا و جهال فرمائی در این امر محکمتر
و راسخ تر و ثابت تر میشوی زیرا که جمیع آنچه واقع شده از
قبل معادن علم لدنی و مواقع احکام ازلی خبر داده اند

اگرچه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتیم
ولکن نظر بمحبت انجناب چند روایتی که مناسب این مقام
ذکر مینمائیم با آنکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا که آنچه ذکر
شده جمیع ارض و من علیها را کافی است و فی الحقیقه جمیع
کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده بقسمی که اگر کسی
قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن
سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک مینماید و لکن چون
همه ناس بر یکشان و یک مقام نیستند لهذا چند حدیثی ذکر
مینمائیم تا سبب استقامت انفس متزلزله شود و اطمینان
عقول مضطربه گردد و همچنین حجت الهی بر اعالی و ادانی
عباد تام و بالغ گردد از جمله احادیث اینست که میفرماید
اذا ظهرت رایة الحق لعنها اهل الشرق و الغرب حال باید
قدری از صهبای انقطاع نوشید و بر رفرف امتناع مقر
گزید و تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة را منظور داشت
که آخر سبب این امر شنیع چه میشود که جمیع مردم با اظهار

جب وطلب حق بعد از ظهور اہل حق را لعن نمایند چنانچه
مستفاد از حدیث میشود و این واضحست که سبب نسخ قواعد
و رسوم و عادات و آداب است که همه ناس بآن معتود
گشته اند و الا اگر جمال رحمان بر همان رسوم و آداب حکم
نماید و تصدیق کند مردم در آنچه بآن مشغولند ولکن چرا اینهمه
اختلاف و فساد در ملک ظاهر میشود و مصدّق و مثبت این
حدیث شریف قوله تعالی یوم یدع الداع الی شیء نکر بای
چون منادی احدیه از ورای حجبات قدسیه مردم را
بانقطاع تمام میخواند از آنچه که در دست دارند و این ندای
الهی چون مخالف هوی است لهذا این همه افتتان
و امتحان رسیده و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر
این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمینمایند و لیکن
ان احادیثی که صحت و سقم آن معلوم نیست متمسک بآنها
هستند که چرا ظاهر نشد و حال آنکه آنچه را هم که تعقل
ننموده اند ظاهر شده و باهر گشت و آثار و علامات حق

مثل شمس در وسط سماء لائح مع ذلک عباد در تیه جهل و نادانی
سرگردان مانده اند با اینکه چه قدر از آیات فرقانیه
و روایات محققه که جمیع دال است بر شرع و حکم جدید
و امر بدیع باز منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان
حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را میگویند و از
جمله کلمات مدله بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای
ندبه است که میفرماید این المدّخر لتجدید الفرائض و السنن
و این المتخیّر لاعادة الملّة و الشریعة و در زیارت میفرماید
السلام علی الحق الجدید سئل ابو عبدالله عن سیرة المهدی
کیف سیرته قال یصنع ما صنع رسول الله و یهدم ما کان
قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیة حال ملاحظه فرمائید که با
وجود امثال این روایات چه استدلالها بر عدم تغییر
احکام مینمایند با اینکه مقصود از هر ظهور ظهور تغییر و تبدیل است در
ارکان عالم سرّاً و جهراً و ظاهراً و باطناً چه اگر بهیچ وجه
امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلیه لغو خواهد

بوده با آنکه در عوالم که از کتب مشهوره معتبره است سفرها
یظهر من بنی هاشم صبی ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال
و اکثر اعدائه العلماء و در مقامی دیگر از صادق بن محمد ذکر
مینماید که فرموده‌اند و لقد یظهر صبی من بنی هاشم و یأمر الناس
ببیعته و هو ذو کتاب جدید یبایع الناس بکتاب جدید
علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئاً فاسرعوا الیه خوب
وصیت ائمه دین و شرع یقین را عمل نمودند با اینکه سفرها
اگر شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد و میخواند مردم را بکتاب
جدید الهی و احکام بدیع ربانی بشتابید بسوی او و مع ذلک
جمیع حکم کفر و خروج از ایمان بان سید امکان دادند
و نرفتند بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی بلکه با شمشیرها
کشیده و قلبهای پر کینه و دیگر ملاحظه عداوت علما نمایید
که بچه صریحی در کتب مذکور است با وجود همه این احادیث
ظاهره مدلله و اشارات واضحه محققه جمیع ناس از جواهر
صافی معرفت و بیان معرض شده‌اند و بمظاهر ضلالت

وطغیان اقبال نموده اند و با این روایات وارده و
کلمات نازله میگویند آنچه نفسشان با آن مایل است و اگر چه بر
حق بیانی بفرمایند که مخالف نفس و هوای این گروه واقع شود
فی الفور تکفیر نمایند و میگویند این مخالف قول ائمه دین
و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر
نشده چنانچه الیوم امثال این صحبتهای بیفایده از این
هیاکل فانیه ظاهر شده و میشود حال این روایت را
ملاحظه نمایید که چگونه از قبل جمیع امورات را اخبار
فرموده اند در اربعین ذکر فرموده یظهر من بنی هاشم
صبی ذو احکام جدید فیدعوا الناس فلم یجبه احد و
اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه فیقولون هذا
خلاف ما عندنا من ائمة الدین الی آخر الحدیث
چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده مینمایند و شاعر
بر این نشده که آنحضرت بر عرش یفعل ما یشاء جالسند و
کرسی یحکم ما یرید ساکن و هیچ ادراکی بسبقت نیابد

بر کیفیت ظهورا و و هیچ عرفانی احاطه نماید بکیت
امراو و جمیع قولها تصدیق او منوط است و تمام
امور بامراو محتاج و ماسوای او بامراو مخلوق و بحکم
او موجود و اوست مظهر اسرار الهی و مبین حکمتهای
غیب صمدانی چنانچه در بحار الانوار و عوالم و در
ینبوع از صادق بن محمد وارد شده که فرموده العلم
سبعة و عشرون حرفا فجمیع ما جائت به الرسل حرفان
فلم یعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا
اخرج الخمسة و العشرین حرفا حال ملاحظه فرمائید که
علم را بیست و هفت حرف معین فرموده و جمیع انبیا
از آدم الی خاتم دو حرف انرا بیان فرموده اند و بر
این دو حرف مبعوث شده اند و میفرماید قائم ظاهر
میفرماید جمیع این بیست و پنج حرف را از این بیان
قدر و رتبه آنحضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از
کل انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک

کل اولیاست و امریرا که انبیا و اولیا و اصفیا بان
اطلاع نیافته و یا بامر مبهم الهی اظهار ننداشته این
همج رعاع بعقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان
میکنند اگر مطابق نیابد رد و نفیا نمایند ام تحسب ان اکثرهم
یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل
سبیلا آیا این حدیث مذکور را بر چه حمل نمایند که صریح
بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده است
در ایام آنحضرت و این امورات بدیعه سبب اختلاف
ناس میشود بقسمیکه جمیع علما و فقها حکم بر قتل آنحضرت و
اصحاب او کنند و همه اهل ارض بمخالفت قیام نمایند
چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف
قائم میفرماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب
فیذل اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی
رؤس الترک و الدیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون
خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم و یفشوا الو

والرّقة فی نسائهم و لکنّا ولیا فی حقّا حال ملاحظه
فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد
چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را
اسیر نموده و بولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را
سوختند و مع ذلک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم موعود
بشریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث
برای چه شده و چرا اینهمه اختلاف ظاهر میشود تا آنکه قتل
این اصحاب را واجب دانند و اذیت این ارواح
مقدسه را سبب وصول بمعارج قرب شمرند و دیگر
ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله
در احادیث قبل ذکر شده چنانچه در روضه کافی در بیان
زوراء میفرماید و فی روضة الکافی عن معویة بن وهب
عن ابی عبدالله قال اتعرف الزوراء قلت جعلت فداک
یقولون انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الرّی قلت
نعم قال اتیت سوق الدّوابّ قلت نعم قال رأیت

جبل الاسود عن یمین الطریق تلک الزوراء یقتل فیها ثمانون
رجلا من ولد فلان کلهم یصلح الخلافة قلت من یقتلهم قال
یقتلهم اولاد العجم اینست حکم و امر اصحاب آنحضرت که از
قبل بیان فرموده اند و حال ملاحظه فرمایند که زوراء موافق
این روایت ارض ری است و این اصحاب را در امکان
بدترین عذاب بقتل رسانند و جمیع این وجوهات
قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است
وشنیده اند و بر همه عالم واضح و مبرهن است حال چرا
این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن مثل شمس
در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمایند و اقبال بحق نمی جویند
و بعضی احادیث که معنی آنرا ادراک نموده اند از ظهور حق
و جمال الله اعراض جسته اند و بتقرب گزیده اند نیست آن
امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد اینست که صادق
بن محمد میفرماید فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل
السماء منهم خرجت الفتنة و الیهم تعود و از فقهاء و علما

بیان است عالمیانیم که چنین مشی نمایند و بر جوهر الهی
و نور ربانی و صرف ازلی و مبدء و منتهای مظاهر غیبی
در زمین مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد
شد و بعقول و ادراک و علم متمسک نشوند و بان مظهر علوم
نامتناهی ربانی مخاصمه نمایند اگرچه با جمیع این وصایا
دیده میشود که شخصی او که از رؤسای قوم است در نهایت
معارضه برخیزد و همچنین در هر بلدی برنفی اجلال قدسی
برخیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در
کوهها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور
شوند و برخی توکل نمایند و با کمال انقطاع جان در بازند
و گویا مشاهده میشود نفسیکه بکمال زهد و تقوی موصوف
و معروفست نفسی که جمیع ناس اطاعت او را
فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند بمحاربه با آن
اصل شجره الهیه قیام نماید و منتهای جهد و اجتهاد مبذول
برخیزد و اینست شأن ناس باری امیدواریم که اهل

بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در
فضای روح ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس
باطل را بدیدهٔ بصیرت بشناسند اگرچه در این ایام رائحهٔ
حسدی وزیده که قسم بمربی وجود از غیب و شهود که از
اوّل بنای وجود عالم با آنکه ازل را اوّلی نه تا حال چنین
غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه جمعی
که از رائحهٔ انصاف را نشنیده اند رایات نفاق بر
افراخته اند و بر مخالفت این عبد اتّفاق نموده اند
و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیّار با آنکه
با احدی در امری افتخار ننمودم و بر نفسی برتری نجستم
مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی
بغایت بردبار و رایگان با فقرا مثل فقرا بودم و با علما
و عظما در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فو الله الذی لا
اله الا هو با آنهمه ابتلا و باساء و ضراء که از اعدا و
اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبّاء وارد شد

معدوم صرف و مفقود بحت باری چه اظهار نمایم
که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه و آن
عهد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امور
محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم
و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده
در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود
و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد
و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله
و رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود
بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضر و نفع و صحت
و سقم نفسی اطلاع نبود و بخود مشغول بودم و از ماسوی غافل
و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است
و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سر را از کمندش نجات
نه و اراده اش را جز رضا چاره نه قسم بخدا که این مهاجرت را
خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه

و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مقصد
انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم
و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود
و امری منظور نه اگرچه هر نفسی محلی است و بهوای خود
خیالی نمود باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر
شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم و دیگر قلم عاجز است
از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه میگذرد
که اعدا در اهلاک این عبد فانی نهایت سعی و اهتمام
دارند چنانچه جمیع مطلع شده اند مع ذلک نفسی از
احباب نصرت ننموده و بهیچوجه اعانتی منظور نداشته
بلکه از عوض نصرت حزنها که متوالی و متواتر و لاء و مثل
غیث هاطل وارد میشود و این عبد در کمال رضا جان
بر کف حاضرم که شاید از عنایات الهی و فضل سبحانی
این حرف مذکور مشهود و در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود
و جان در بازد و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح

بامره آلی از این بلد توقف نمودیم و کفی بالله شهیدا ختم
القول بلا حول و لا قوة الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون
صاحبان هوش که از صهبای حب نوشیده اند و کامی بکام
نفس بر نداشته اند دلائل و برهان و حجت را که جمیع مشعر
بر این امر بدیع و ظهور منیع الهی است اظهر از شمس در فلک
چهارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال الهی
و اقبالشان را بهوای نفسانی ملاحظه فرمایند با همه این آیات
متقنه و اشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعه ربانیه است
در بین عباد و این احادیث واضحه که اصرح از بیان و
تبیان است از همه غافل و معرض شده اند و چند حدیث
که بادراک خود مطابق نیافته اند و معنی آن را ادراک
ننموده اند متمسک بظاهر آنها شده و از سلسال خمر ذی
الجلال و زلال بیزوال جمال لایزال محروم و مأیوس
مانده اند ملاحظه فرمایند که در اخبار سنه ظهور آن هویه
نور را هم ذکر فرموده اند مع ذلک شاعر نشده اند و دم

نفسی از هوای نفس منقطع نگشته اند فی حدیث المفضل
سئل عن الصادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال علیه
السلام فی سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکره باری تحیرست
ازاین عباد که چگونه با این اشارات و اضحهٔ لائحه از حق
احتراز نموده اند مثلا ذکر حزن و سجن و ابتلا که بر آن
خلاصه فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده فی
البحار ان فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی
و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة من موسی الخوف و
الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقه و العلامة
من یوسف السجن و التقیة و العلامة من محمد یظهر بآثار
مثل قرآن با این حدیث باین محکمی که جمیع امورات را
مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده اند مع ذلک احدی
متنبه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبه شوند الا
من شاء ربک ان الله یسمع من یشاء و ما انا بمسمع من
فی القبور و بر آنجناب معلوم بوده که اطیار هویه و حمامات

ازلیه را و بیان است بیانی بر حسب ظاهری رمز و نقاب
و حجاب فرموده و میفرمایند تا سراجی باشد هدایت
کننده و نوری راه نماینده تا سالکین را بمعارج
قدس رسانند و طالبین را ببساط انس کشانند چنانچه
مذکور شد از روایات مکشوفه و آیات واضحه و بیاناتی
با حجاب و ستر فرموده و میفرمایند تا مغلین آنچه در قلب
پنهان نموده اند ظاهر شود و حقایقشان باهر گردد آیت
که صادق بن محمد میفرماید والله لیمحصن والله لیغربلن
میزان الهی و محک صمدانی که عباد خود را بآن امتحان
میفرماید و احدی پی بمعانی این بیانات نبرد مگر قلوب
مطمئنه و نفوس مرضیه و افئده مجرده و مقصود در امثال
اینگونه بیانات معانی ظاهره که مردم ادراک نمایند
نبوده و نیست اینست که میفرماید لکل علم سبعون وجها
ولیس بین الناس الا واحد و اذا قام القائم یبث
باقی الوجوه بین الناس و ایضا قال نحن نتکلم بکلمة

و نرید منها احدی و سبعین وجهاً و لنا لکل منها المخرج
باری ذکر اینها از برای آنست که از بعضی روایات
و بیانات که در عالم ملک آثار آن ظاهر نشده مضطرب
نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم ظهور معانی
حدیث زیرا که نزد آن عباد معلوم نیست که مقصود ائمه
دین چه بوده چنانچه از حدیث مستفاد میشود پس باید
عباد بانگونه عبارات خود را از فیوضات ممنوع ننمایند
و از اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستوره بلا حجاب
ظاهر و واضح شود ولیکن احدی از اهل ارض مشاهده
نمیشود که طالب حق باشد تا آنکه در مسائل غامضه رجوع
بمظاهر احدیه نماید کل در ارض نسیان ساکن و باهل بغی
و طغیان متبع و لکن الله یفعل بهم کما هم یفعلون و ینساهم کما
نسوا لقائه فی ایامه و کذلک قضی علی الذین کفروا و یقضی
علی الذینهم کانوا بآیاته یجحدون و اختم القول بقوله تعالی
و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین

ومن اعرض عن ذكري فان له معيشة ضنكا وكذلك نزلنا
من قبل لو انتم تعقلون

المنزول من البآء والهآء والسلام على من سمع نغمة
الورقاء في سدرة المنتهى فسبحان ربنا الاعلى ١٥٢

قد تمت الكتاب على يد اقل
الكتاب ١٥٢ في
شهر ذيقعده
١٣١٠
سنة
من الهجرة